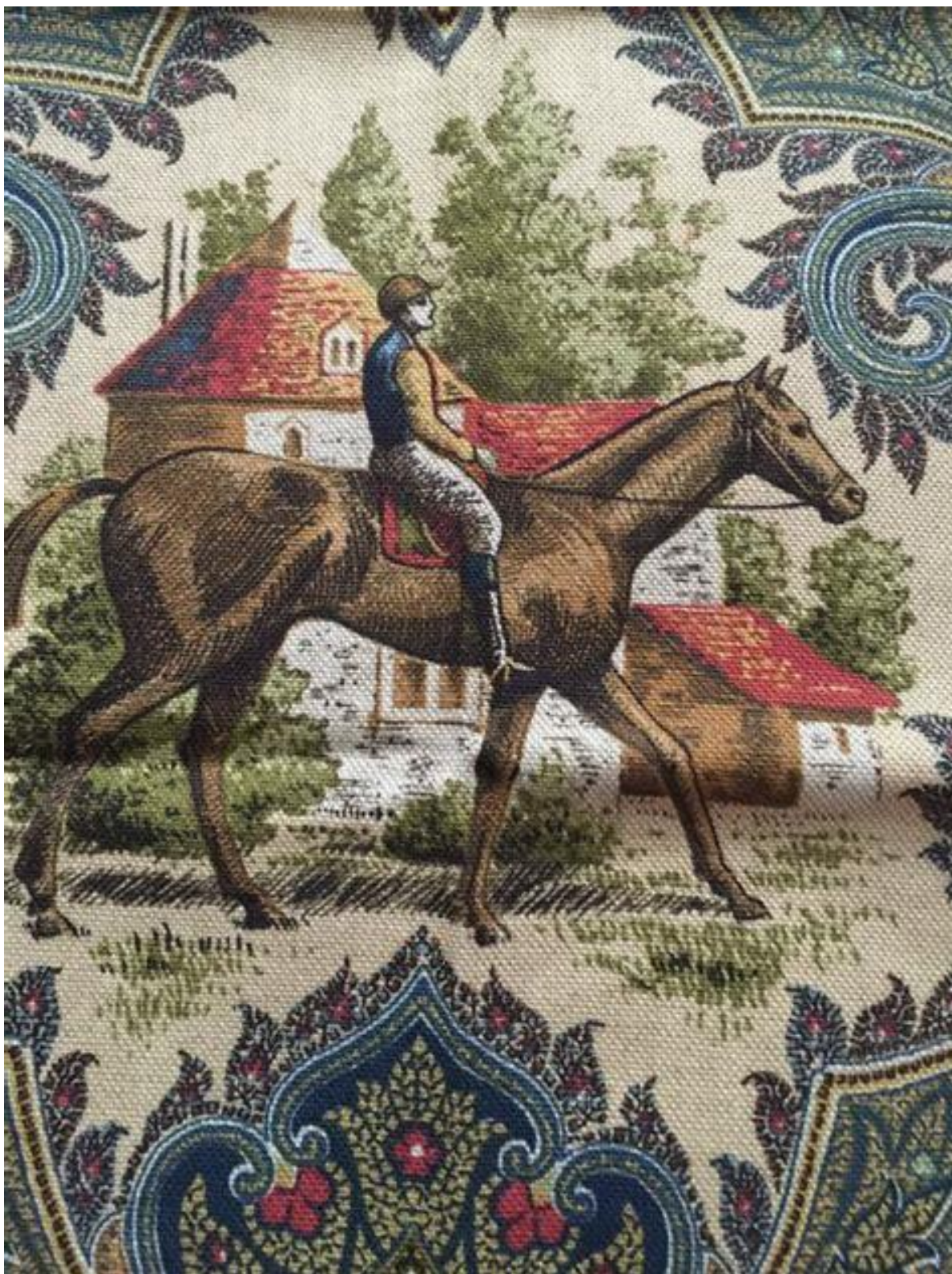


عاشقانه های خطرناک: داستان های عاشقانه جایی بین معنویت مذهبی و پرده ی تلویزیون

نویسنده: پویا جفاکش





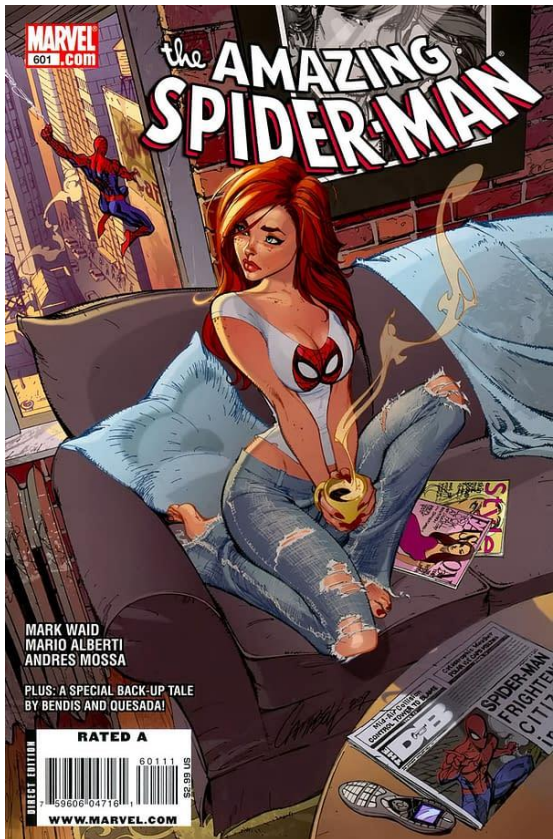
اردیبهشت امسال (1402) این آقا از دیوار ساختمان بی بی سی در لندن بالا رفت تا به این مجسمه آسیب بزند. از آنجاکه به دلیل بودنش در ارتفاع، احتمال سالم پایین آوردنش به زور کم بود، مدتی طول کشید تا پلیس بتواند او را دستگیر کند و در این مدت، او خسارت قابل توجهی به مجسمه وارد کرد. دشمنی او با این مجسمه ناشی از آن بود که مجسمه سازی که آن را تهیه کرده، به دختر این مرد تجاوز کرده بود و درخواست های مرد برای پایین کشیدن مجسمه از این بابت نیز ره به جایی نبرده بود. بنابراین مرد به بهای دستگیر شدن، به مفتضح ترین شکل ممکن، دادخواهی خود را به گوش لندن رسانده بود و حتی دادخواهی خود را پرده نویسی نیز کرده و جلو صحنه ی تخریب مجسمه توسط خودش در معرض دید عموم نصب کرده بود. اما عجیب ترین کار این مرد، این بود که ماسک مرد عنکبوتی را

به چهره زده و ظاهرا با مرد عنکبوتی همذاتپنداری کرده بود. در اینجا مرد عنکبوتی، کنایه ای به ابرقهرمانان است و از میان ابرقهرمانان ناشناس، مرد عنکبوتی انتخاب شده چون مرد عین او از دیوار بلند بالا رفته بود و البته همین بالا رفتن از دیوار بلند که محل مرد عنکبوتی را ناچارا در کلانشهر آسمانخراش ها یعنی شهر نیویورک قرار داده بود، مرد عنکبوتی را یک سر و گردن از دیگر خدایان مارول و دی سی مدرن تر نشان میدهد. ظاهرا مرد غیرتی، داشت مثل یک ابرقهرمان مدرن ناشناس که مثل پیتر پارکر (مرد عنکبوتی) در زندگی شخصی خود مردی معمولی و بی اهمیت تلقی میشود، خود را در جایگاه مردی معمولی، خدایی معترض و نجاتبخش و مینمایاند خدایی که این بار، دشمن ملت را صنعت رسانه شامل بی بی سی تشخیص داده و دقیقا همان را بدون اجازه ی صاحبش سکوی اعتراض خود نموده بود.

تناقض بزرگی در این صحنه است و آن این که صنعت رسانه خود مروج اعمال جنسی بدون توجه به احساسات اطرافیان از جمله حتی خود تجاوز جنسی است. حتی پیتر پارکر و معشوقه اش مری جین هم در مرد عنکبوتی 3 به بهای زیر پا گذاشتن احساسات یکدیگر، به شریک های جنسی کتفاوت فکر میکردند. اما اینها همه در حاشیه ی داستان های مهمتری قرار میگرفت که باعث میشدند مخاطب زیاد به آنها اهمیت ندهد اگرچه ته ذهنش جایی برای احتمال تقلید از قهرمانان در چنین رفتارهایی نگه دارد. در ایران دهه ی 1380 که سه گانه ی مرد عنکبوتی بدون اعتراض چندان با سانسور پخش شد، یک قهرمان همزمان حتی با نام خود، بی اعتنایی خطرناک ایرانی ها و احتمالا بیشتر خارجی ها شامل آقای انگلیسی تقلیدکننده از مرد عنکبوتی، به این جریان سازی فرهنگی را افشا کرد: آقای با اسم خنده دار ولی درواقع به شدت خطرناک "تریپل ایکس".



اثر آنجلیکا کافمن





xxx (2002)

پیش از آن که اینترنت جهانخوار، ایران را درنوردد، کسی حتی جرئت نداشت فکر کند که اصطلاح ظاهر را معمولی "تریپل ایکس" چه تشکیلات ضد خدایی مفصلی را میتواند پشت xxx ظاهر بی اهمیت خود مخفی کرده باشد. به جایش، تصویر دقیق این اصطلاح، یعنی یادآور نام یک قهرمان بود که بچه های کوچکتر از ما شامل برادریم، او را بسیار دوست داشتند و بیشتر به نام "سه ایکس" شناخته میشد. در پاییز 1383 به همراه بقیه ی خانواده شامل برادریم موفق شدیم این فیلم را ببینیم. مدیر دوبلاژ فیلم، زنده یاد بهرام زند بود که خودش با افتخار، به جای این سه ایکس جانور حرف زده بود. ظاهر را مسئولین ایرانی به اندازه ی مخاطبانشان چنان از معنای لقب این آقا بی خبر بودند که حتی اسم فیلم را هم عوض نکرده بودند. سه ایکس، یک لمپن خلافکار بود که مسئولین امریکایی با بدبختی گیرش انداخته بودند و دو راه پیش رویش گذاشته بودند: یا در زندان پژمرده شود یا توانایی بالایش در دوز و دغل و ارتیست بازی را به خدمت دستگاه درستکار سی آی ای درآورد. همانطور که مخاطبان دوست داشتند چنین شود، آقای سه ایکس، راه دوم را برگزید و به دستور سازمان سیا، به کشور یکی از دشمنان امریکا رفت و در آنجا با همکاری یک فاحشه که آخر معلوم شد او هم مامور سیا است، دم و دستگاه دشمنان امریکا را نابود کرد. امریکا



کشور مقدسی است و به قول دلارش خدا با آنها است. اما چرا مردم امریکا اجازه میدهند
مرد مقدسی که این کشور مقدس را نجات میدهد به خود لقب

XXX

بدهد؟

راستش را بخواهید این اصطلاح از اول هم دو پهلوی بود. چون علت شناسه شدنش به
روسی گری، پایه گذاری تجارت جنسی زنان در بندر آمستردام هلند بود که نمادش

Xxx

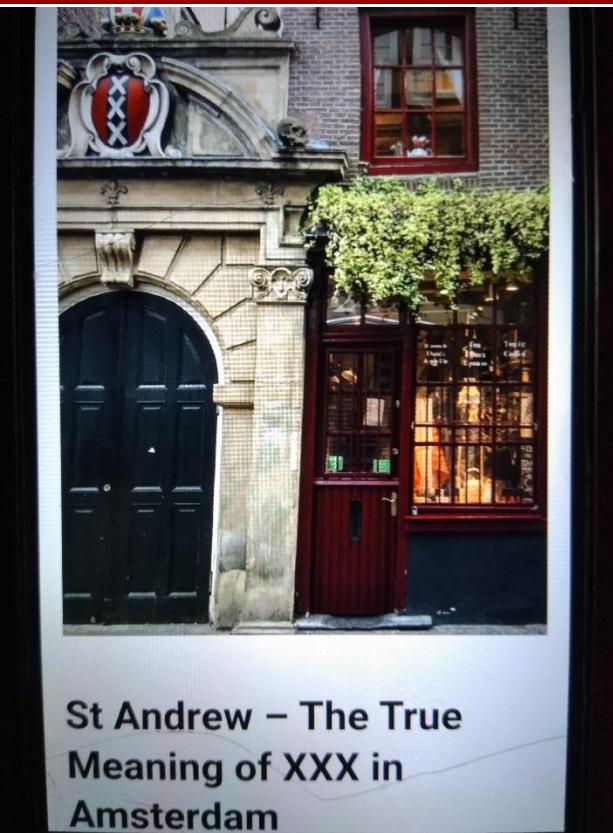
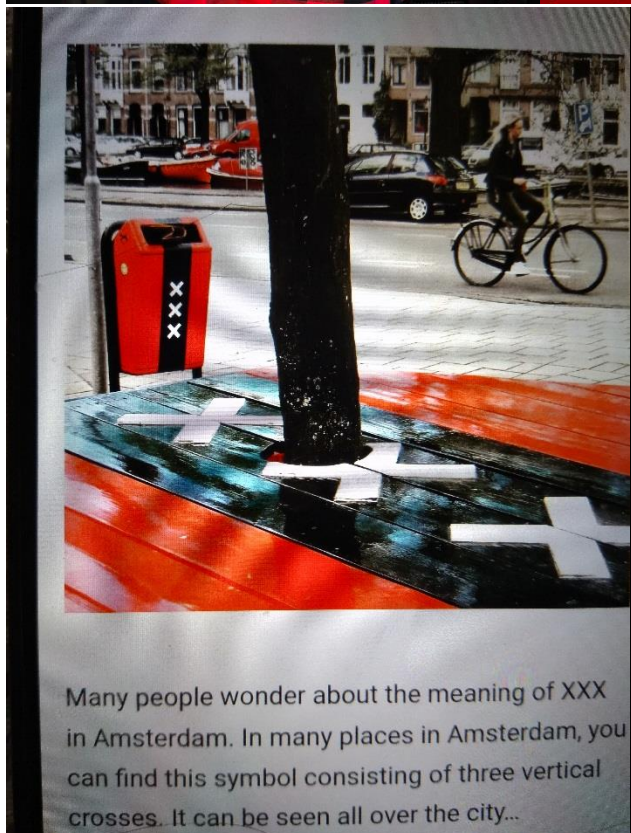
است. البته برای این اصطلاح بنیادهای رمزی دیگر از جمله در ارتباط با مار عدن و آدم و
حوا هم پیشنهاد شده، اما به هر حال، بهانه ی عمومی و مردمی کردنش، تلمیح آن به تثلیث
مسیحی است.

X

حرف اول

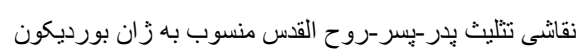
XREST

فرم اولیه ی نام کریست است و سه تا



X

میتواند تثلیث کریست در اب و ابن و روح القدس را نشان دهد. سوای آن،





X

شکل صلیبی بود که سنت اندرو شاگرد عیسی مسیح، در کی یف بر آن جان باخت پس از آن که برای تبلیغ مسیحیت در بین اسکیت ها در اوکراین کنونی، روم را ترک گفت. ارتباط

X

سنت اندرو با

XREST

نشاندنده ی برابری او با فرم مهاجری از عیسی است که ترک روم به عنوان خاستگاه مسیحیت به مقصد سرزمین های تحت تسلط اشرافیت اسکیتی را نشان میدهد ازجمله آلمان را که نقش مهمی در ایجاد امپراطوری مقدس روم در اروپا ایفا کرد و ایکس سنت اندرو با آلمانی ها بود که در هلند نماد آمستردام شد و باز در فتح انگلستان توسط یک اتحاد آلمانی-هلندی، همان ایکس را به عنوان صلیب سنت اندرو، پرچم انگلستان نمود. ظاهرا

امپراطوری روم مقدس آلمانی، در اصل باید دنباله‌ی ارتدکسیسم رومی باشد پس از آن که عثمانی‌ها قسطنطنیه‌ی یونانی-رومی را فتح کردند و اشرافیت رومی به آلمان گریختند و در آمیزش با اشرافیت آنجا "سزار" های آلمانی را ایجاد کردند. شاخه‌ای از این سزارهای آلمانی که مثل رومی‌های قسطنطنیه ارتدکس بودند و عنوان خود را "تزار" تلفظ میکردند روسیه را فتح و ارتدکسیسم را بر آنجا حاکم کردند. آنها ادبیات شکوهمندی درباره‌ی گذشته‌ی اسلاوی خود در کی‌یف خلق کردند. با این حال، احتمالاً کی‌یف فرضی اوکراین، چندان تفاوتی با قسطنطنیه‌ی واقعی رومی نداشت.

کی‌یف اوکراین، در کنار رودی به نام دنیپر قرار دارد که نقش بارزی در حماسه‌های اسلاو ایفا میکند. با این حال، دنیپر نام آبراهه‌ی تنگه‌ی بسفر نیز هست که قسمت‌های آسیایی و اروپایی قسطنطنیه (استانبول) را از هم جدا میکند. این تنگه گاهی فقط نیپر هم خوانده می‌شده است. دنیپر خیلی ساده از ترکیب کلمه‌ی دن به معنی رودخانه با نیپر به دست آمده است. حتی شاید اختراع افسانه‌ی سفر اندرو به کریمه هم ناظر به سفری به دوری کی‌یف کنونی نبوده باشد. چون در فاصله‌ی خیلی نزدیک تری داخل خود کریمه، کوفّا قرار دارد که در جوار رودخانه‌ای به نام ناپور واقع بوده است. احتمالاً اینجا اولین مکانی بوده که به عنوان کی‌یف، صحنه‌ی انتقال افسانه‌های استانبول و دنیپرش به خود بوده است. در کرونیکل نستور آمده است که کی‌یف زمانی کنار دریا بوده است و کوهی بوده که از همه

> Ali Pacha de Janina in a Boat on Lake Butrinte in 1819 - Plate VII, engraved by Lemerrier from 'Voyage à Athènes et à Constantinople', written and illustrated by Dupre, 1828



> A Greek Gardener or Houseman - Plate X, engraved by Lemerrier from 'Voyage à Athènes et à Constantinople', written and illustrated by Dupre, 1828





**Panorama of Constantinople, plate
22 from 'Aya Sofia Constantinople',
engraved by Louis Haghe (1806-
85) 1852**

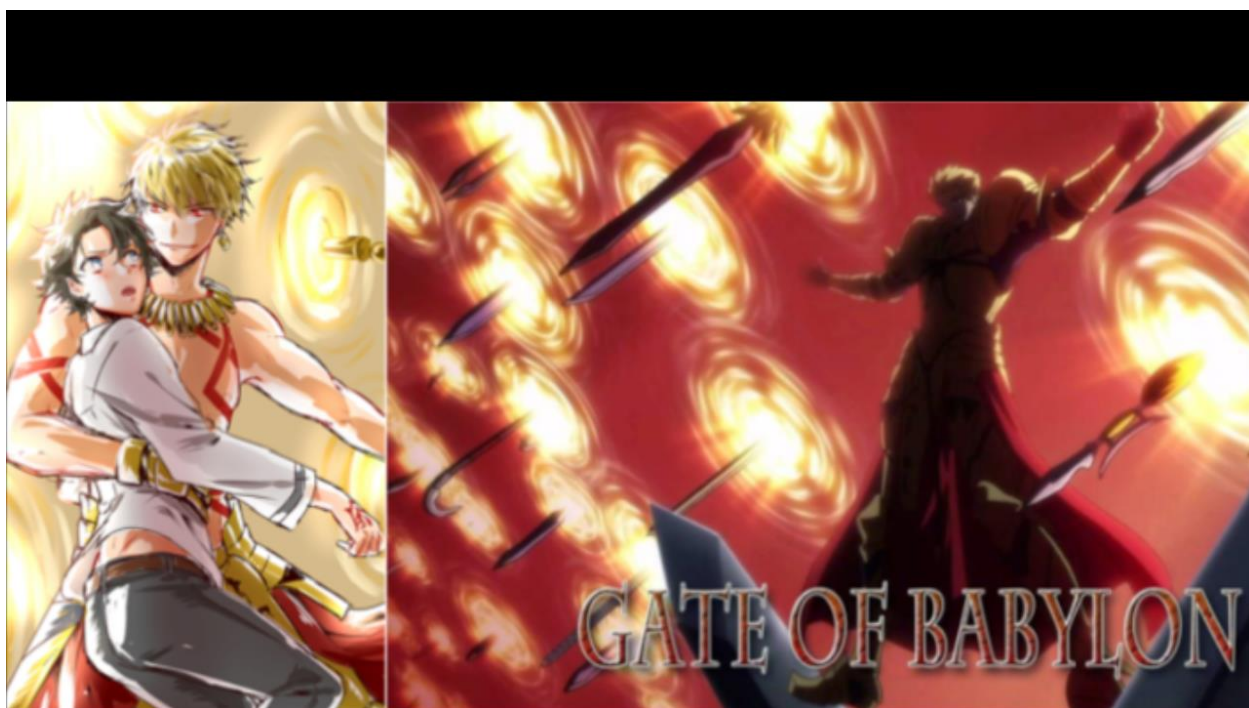
(Panorama of Constantinople, plate 22 from Aya
Sofia Constantinople, engraved by Louis Haghe
(1806-85) 1852)

Gaspard Fossati



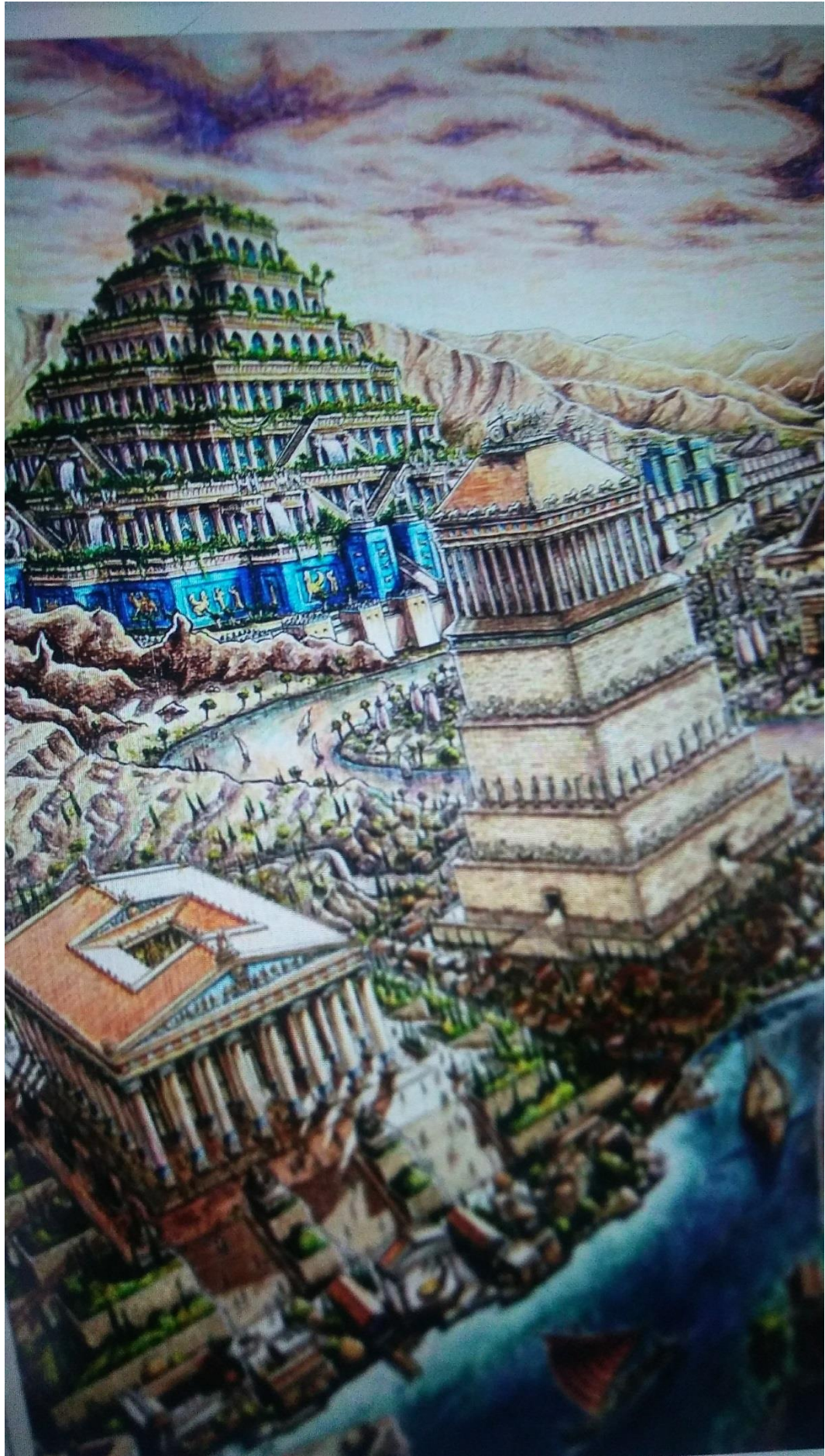
طرف توسط دریا احاطه شده بوده است؛ اما به جادوی سنت اندرو این دریا خشکید و از آن فقط رود دنیپر باقی ماند. این افسانه یادگار زمانی است که دنیپر اصلی، تنگه ی بسفر و بخشی از دریایی بزرگ بود. بسفر میتواند رود اردن تورات و شهرش یعنی استانبول نیز خود اورشلیم مقدس تلقی شود. کافی است اردن را "اور-دن" یعنی شهر-رودخانه بخوانید و منظور از رودخانه را بسفر و منظور از شهر را استانبول بدانید که بسفر از وسط آن میگذرد.

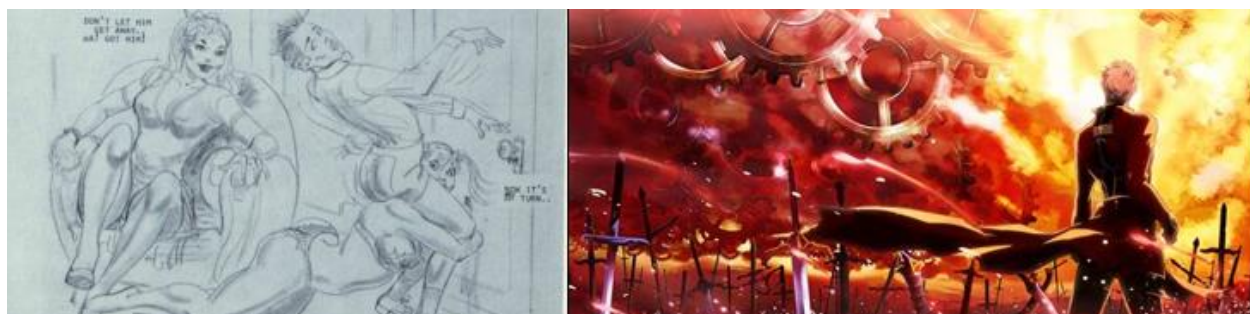
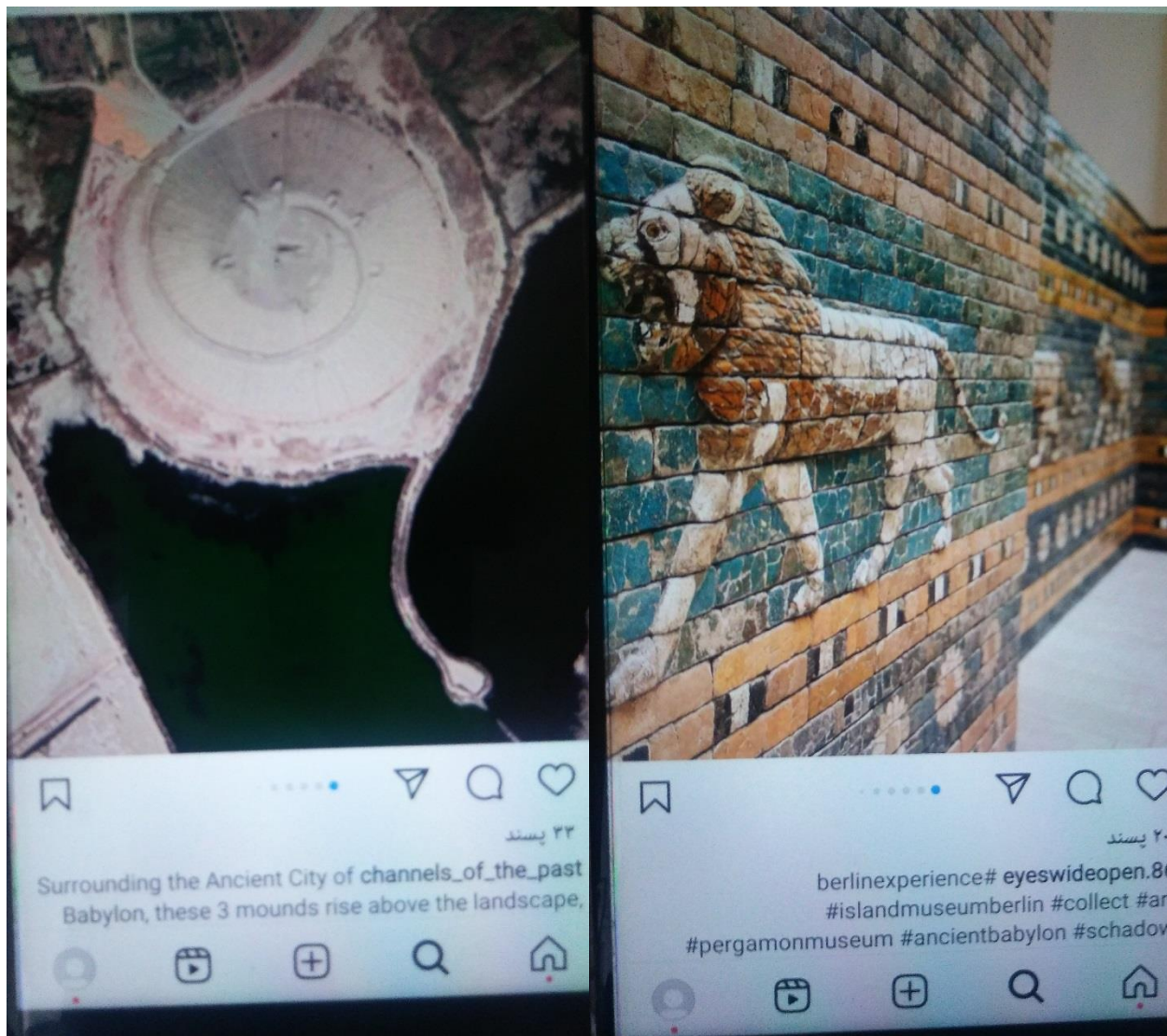
اینها مفادی از گفتارهای 5 تا 7 فصل اول کتاب "بلبل دزد، بویان و کریمه" از فومنکو و نوسفسکی است که به لحاظ اسطوره شناسی ارزشمند است چون نیپر سنت اندرو را هم ارز نیپور کهن تری میکند که آن هم یک شهر در بین النهرین و معادل نیبیرو یا قلمرو خدایان در افسانه های کلدانی است. نیبیرو نام سیاره ی مشتری هم هست که موکل آن بعل مردوخ است. تجمعگاه خدایان نیبیرو است چون آنها پشت مردوخ جمع شدند که به جنگ دشمنشان ازدهای مادینه ی دریایی به نام تهاموت رفته بود. دریا بدن تهاموت بود و پیروزی مردوخ بر تهاموت، همان پیروزی اندرو بر دریا است. پس از این پیروزی، مردوخ شهر بابل را ساخت که ظاهرا نسخه ی اصلی استانبول است. رود دجله از وسط بابل میگذرد همانطور که بسفر یا دنیپر از وسط استانبول میگذرد. بابل در ابتدای دوره ی اسلامی جزوی از مداین بود که زیر مجموعه ی حکومت کوفه قرار گرفت. نام کوفه قابل مقایسه با کوفه



KOFA

است. علی خویشاوند و جانشین پیامبر، کوفه را پایتخت خود کرد و او حکم سنت اندرو در جانشینی مسیح را دارد. از طرفی چون اندرو خود مسیح است کوفای مقدس او میتواند به لحاظ لغوی با کعبه ی محمد در ارتباط باشد. کعبه اولین محل زمین بود که از زیر آب های





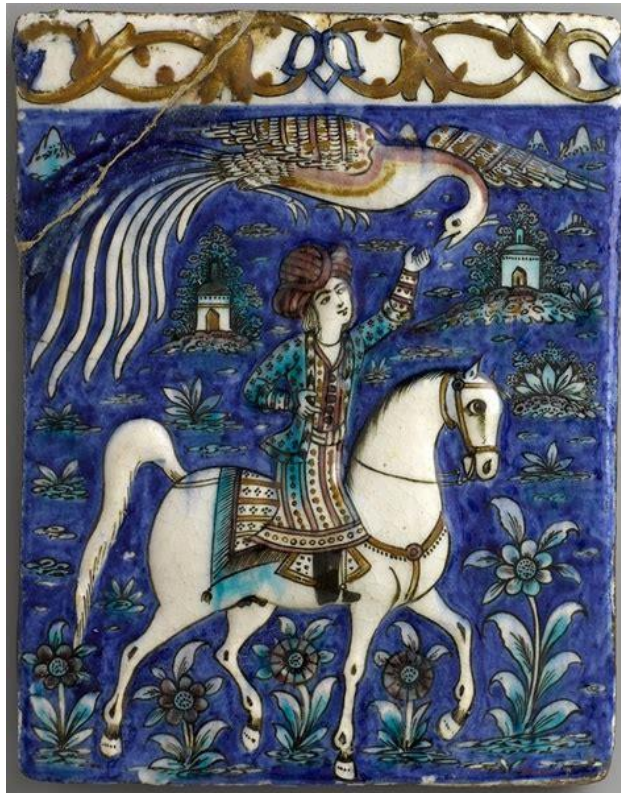
طوفان نوح بیرون آمد و حکم کوفایا کی یف اصلی را دارد که کوهی احاطه شده توسط دریا بود که خشکی از اطرافش گسترش یافت. نام کופا از این جهت میتواند با نام کوه افسانه ای قاف هم مرتبط باشد. در عین حال، این جزیره وسط دریا کنایه از خود زمین هم هست که جزیره ای وسط اقیانوس تلقی میشد و هر منطقه ی نزدیک به دریا از جمله دشت شنعار که بابل در آن قرار دارد میتواند چنین بلندی ای تلقی شود. اما وقتی شما بنمایه ی افسانه ی

خود را از یک قوم خاص مثل کلدانیان بابل میگیرید ولی استانبول را جانشین بابل میکنید و زبان یونانی را جانشین زبان سامیان بین النهرین، آن وقت باید دلیلی برای جانشینی خود داشته باشید وقتی فرهنگی در ضدیت با فرهنگ کلدانی را مذهب خدا میخوانید.

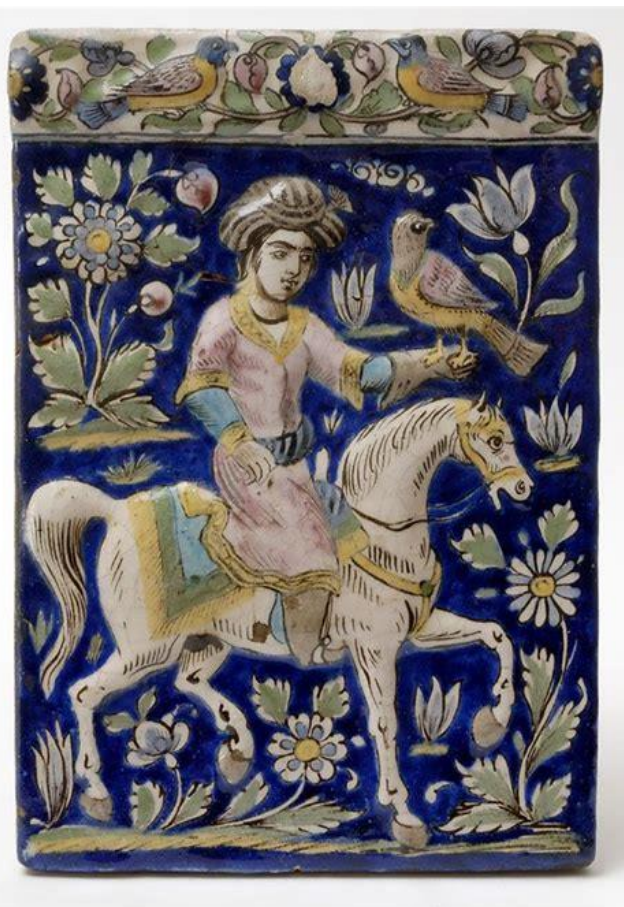
احتمالا داستان تلمود اورشلیم درباره ی روی آوردن نصاری به الکساندر یانیوس شاه یونانی مآب حشموئیاییان در اورشلیم، چنین مضمونی را متبادر میکند. این نصاری در این راه، از اطاعت کاهن خود به نام یوحنا بن شتاخ خارج میشوند. ادوارد ام. گالز، منظور از نصاری را بابلیان یهودی شده ای دانسته که عیسی را به عنوان یک پیامبر یهودی و نه پسر خدا پذیرفته بودند و حدس میزند نسطوری های اولیه همانان بوده باشند که بازمانده هایشان بعدا با اعراب در تاسیس اسلام اولیه متحد شدند. خروج بیشتر نصاری از اطاعت یوحنا کاهن، همان جدا شدن راه عیسی از یوحنا تعمدی دهنده پس از تعمد گرفتن عیسی از یوحنا است. این میتواند در حکم شکل گرفتن یهودیت متعارف توسط یهودا ناسی در کنعان و پذیرش آن از سوی رش گلوتا یا شاه داودی های ساکن بابل هم باشد که در نهایت به تنظیم مسیحیت



یهودی تبار متعارف یونانی و لاتین در امپراطوری های روم شرقی و غربی می انجامد.







پیش از این، نصاری باید همان نصیری ها یعنی مندائیان نخستین بوده باشند که یوحنا ی تعمید دهنده یا یحیی پیامبرشان بوده و عمدتاً در منطقه ی بابل سکنی داشته اند. نامیده شدن عیسی به ناصری نیز میتواند اشاره به هویت اولیه ی نصیری یا مندایی او باشد:

“NASARA OF KORAN”: A.J.DEUS: ACADEMIA.EDU

جالب این که نام الکساندر یانایوس را میتوان به اسکندر یونانی معنی کرد و یونانی، عنوان شرقی قومی است که در غرب به گریک معروفند و بنا به افسانه های عبری نامشان به شخصی به نام یوان بر میگردد. بنابراین الکساندر یانایوس میتواند همان اسکندر کبیر فاتح یونانی باشد. الکساندر یانایوس پسر یوحنا ی هیرکانی یا جان هیرکانوس است که میتوان این انتساب را به برخاستن یونانی گری مسیحی از مذهب بابلی یوحنا دانست. دکتر اینمن، نام خود یوان را تلفظ دیگری از نام یوحنا و یوحنا را همان اوآنا یا اوآنس بنیانگذار تمدن بین النهرین می شناسد. یوحنا ی تعمید دهنده تجسد ایلیا یا الیاس مسیح یهودی ها تلقی میشد که بنا بر نقل قولی از "ملاکی" برابر با هلیوس خدای خورشید تلقی و یوحنا نیز از طریق او فرم انسانی خدای خورشید تلقی میشد. از اینجا تثلیث هلیوس- یهوه- یوحنا پدید آمد که با توجه به تبدیل نام یهوه به یعقوب، باعث پیدایش زوج برادر یعقوب-یوحنا در میان حواریان مسیح



(هلیوس) نیز شد. اینمن، این یعقوب را ریشه ی اصلی تخیل یعقوب اسرائیل به عنوان پدر افسانه ای اولین یهودیان می‌شمارد که موازی با مذهب یوحنا ظاهر میشوند. اینمن، تثلیث هلیوس-یهوه-یوحنا را کپی تثلیث آشوری علی-حنا-آشور می‌شمرد. در این تثلیث، علی همان ایلو یا اله یا ال است که الله مسلمانان است و نام های ایلو و هلیوس هم تلفظی از آنند. حنا یا هاهو فرم اولیه ی یهوه است که در عربی بیشتر "الآن" نامیده می‌شده به مفهوم ال در جایگاه "آن" یا "آنو"، و حنا فرمی از آنو بوده است. بنابراین آشور برابر با یوحنا است. آشور همان بعل مردوخ است و در ایرلندی معمولا عباراتی چون یون، یونا و یونی به جای بعل به کار میرفته اند که همه ی آنها تلفظی از یوحنایند. در زبان باسکی اسپانیا و فرانسه، لغاتی چون یون و یونا معنی خدا میداده اند. یونا در عبری معنی کبوتر میدهد و بیشتر ناظر به جنبه ی مادینه ی خدای یهود (یهوه) است که بر عکس جنبه ی درنده خوی نرینه اش، مهربان و رحمت بخش است. در هندوستان، یونی عنوان تمثال آلت جنسی مادینه به کنایه از تجسد زنانه ی شیوا خدای هندوان است.:

"on the antiquity of certain christian and othernames": THOMAS inman:
"proceedings": literary and philosophical society of Liverpool: no20: session fifty-
fifth: 1865-6: longman: 1867 :P120-2

همانطور که میدانیم کبوتر نماد روح القدس است و وقتی کبوتر در پیشگاه یوحنا ی تعمیددهنده بر سر عیسی مینشیند یعنی دارد به زبان خود یوحنا عیسی را تایید میکند. خدایان پدر و پسر (اب و ابن)، یهوه و عیسی هستند و وقتی که یهوه و یوحنا جای حنا و آشور را میگیرند، کریست یا عیسی برابر با علی یا اله یعنی خدای برتر خواهد بود. در تثلیث مسیحی این بدان معنا است که بیشتر از آن که یهوه پدر عیسی و موجد او باشد این عیسی و بهتر است بگوییم سخنگویان اویند که یهوه ی تاییدکننده ی عیسی را خلق کرده اند و برتر



بودن مسیح در اینجا تنها محدود به دایره ی زمینی حضور عیسی است و نه مذاهب ماوراء
الطبیعی و معنویت جوی شرق. برای همین هم جای هر سه خدا یک

X

به جای

XREST

یا کریست قرار میگیرد تا تاکید کند همه ی این خدایان صرفاً یک عضو از کلیسای یونانی-
رومی کریستند.

اما زمینی شدن خدا تبعات دیگری هم دارد که آن را در کج شدن صلیب مسیح به صورت

X

به وضوح میبینید. رم اروپایی تغییرات خاص خود را در رم یونانی ایجاد میکند. اگر دقت
کنید انجیل به زبان یونانی است درحالیکه رم اروپایی، لاتینی زبان است. حکومت لاتینی
خود را دنباله ی تروایی های ترکیه معرفی میکند که یونانی ها در یک هجوم دریایی،
تمدنشان را نابود کردند و آنها به ایتالیا کوچیدند و حکومت سلف خیالی رم مقدس ژرمن را
بنا نهادند. دکتر اینمن به این موضوع اشاره میکند که تروآی ترکیه نامبردار به ایلین یعنی
سرزمین ال یا خدا بود و بلافاصله اضافه میکند که در مقابل یونانی های مردسالار، تروآ از
یاری آمازون ها یا زنان جنگجوی مردماند بهره میبرد. دکتر اینمن، نام آمازون را به
آمادئوس لقب دیونیسوس باخوس ایزد شراب و ارجی حواله میدهد و میگوید آمازون ها
روایت دیگری از باکانت ها یا زنان وحشی مردماند و بی حیای اطراف باخوسند. اینمن،
کلمه ی آمادئوس را مشتق از دو جزو "آم" و "دئوس" در یونانی به معنی خدا میخواند. "آم"



Bacchus



هم "عم" خدای عربی است و هم آن "اوم" مقدس هندوان و بوداییان. دکتر اینمن، نام قوم "آموری" و خدایشان "آمور" را نتیجه شده از "آم" میخواند، همینطور نام "عمر" خلیفه ی مسلمانان، "هومر" راوی یونانی حمله ی یونان به تروآ، "عمری" پادشاه یهودیان و پدر آحاب، "عموره" سرزمین قوم لوط، و "آمون" خدای خورشید قبطی. "گومر" پسر یافت، نسخه ی تاتاری این لیست است که در ایلین، با ال مرتبط میشود و عنوان "الکان" یا ال خان را ایجاد میکند. ال خان یا شاه خدا، هم همسری به نام "آنا" دارد و هم همسری به نام "پنینا". این دو احتمالا یک تنند و نامشان در "آنا پرنا" از عناوین رومی دمتر الهه ی زمین جمع آمده است. آنا صورت مادینه ی نام آن یا آنو به معنی خدا است که هان و خان به معنی شاه، تلفظ دیگر آند. آنا یعنی الهه. نام منطقه ی کنانه در اسرائیل را میتوان به "خان-آنا" تعبیر کرد. پرانا یا پنینا، در اصل خود

Buanni/bhavani

است که مفهوم الهه ی مادر را میرساند. زمین در مقام مادر انسان ها، توسط شاه اداره میشود و نظم آن تحت اداره ی شاه، شبیه قایقی وسط دریای طوفانی است. به همین دلیل کلمه ی آرک یا آرگو به معنی قایق، با کلمه ی "ارض" به معنی زمین، و کلمه ی "عرش" به معنی تخت شاهی مرتبط است. کوه زمین وقتی از سطح آب بیرون میزند، در تقاطع با سطح آب، حالتی شبیه صلیب ایجاد میکند. جایی که مرز آب با کوه جزیره ای مشخص

میشود چیزی شبیه یک حلقه گرد یک انگشت ایجاد میکند. از اینرو حلقه نماد شاهی و تملک است. کلمه ی ژرمن

ring

به معنی حلقه با کلمه ی هندی

Linga

به معنی سمبل آلت جنسی مردانه (به جای خدا-شیوا) مرتبط است و لینگا اشاره به باروری مادر-زمین توسط خداوند دارد.:

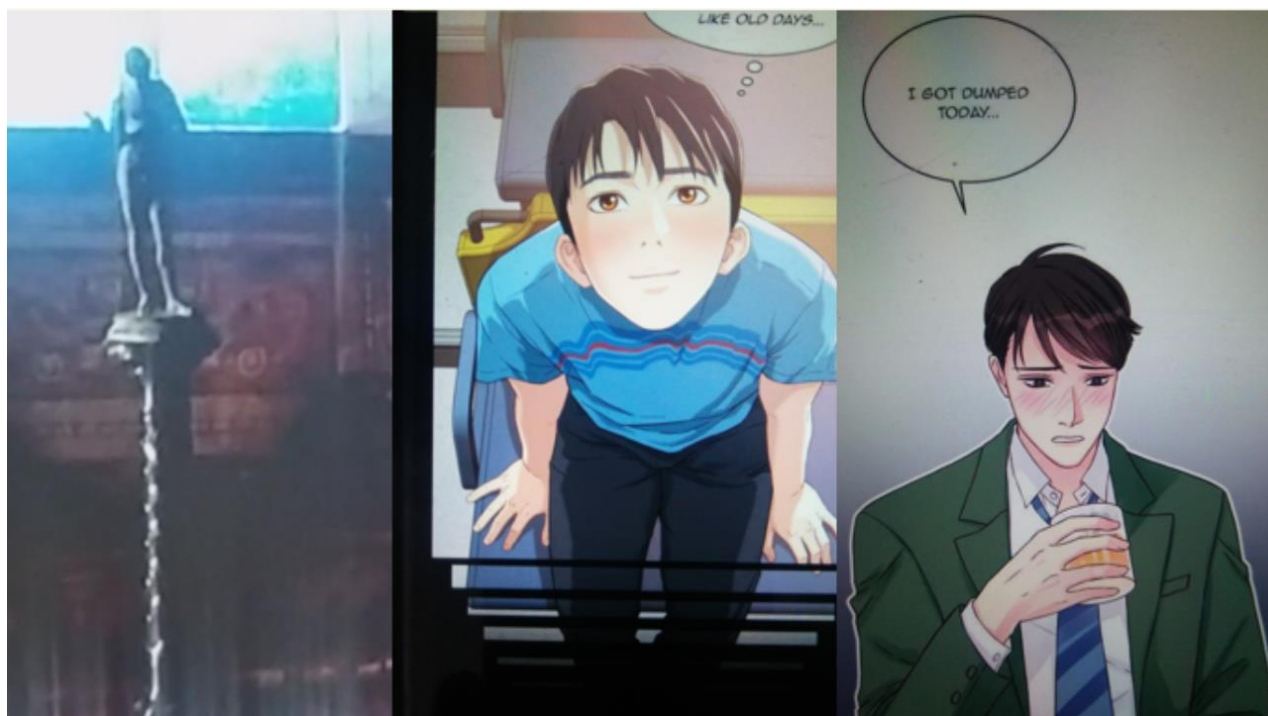
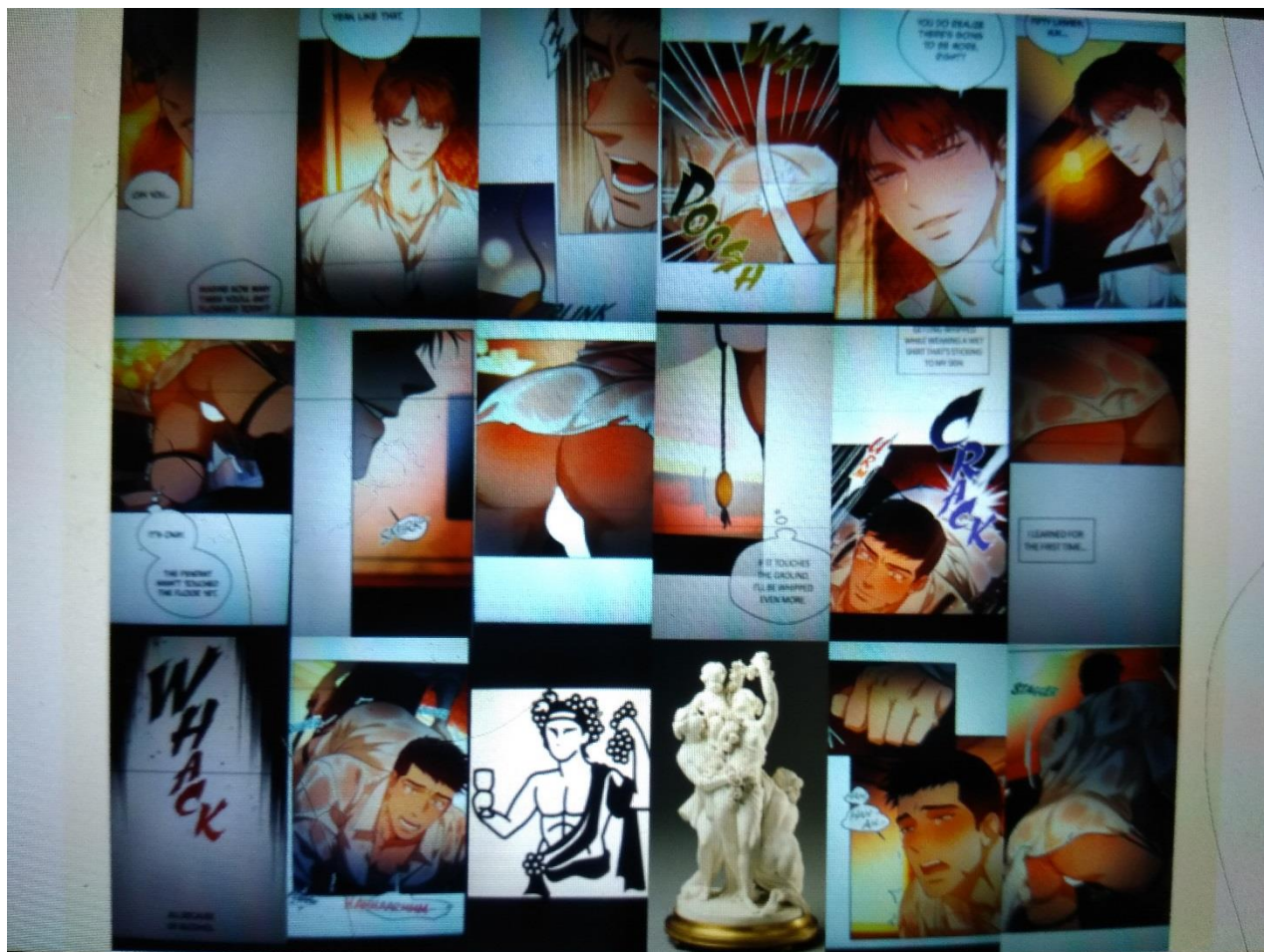
"on the antiquity of certain christian and other names": THOMAS inman: ibid: p125-137

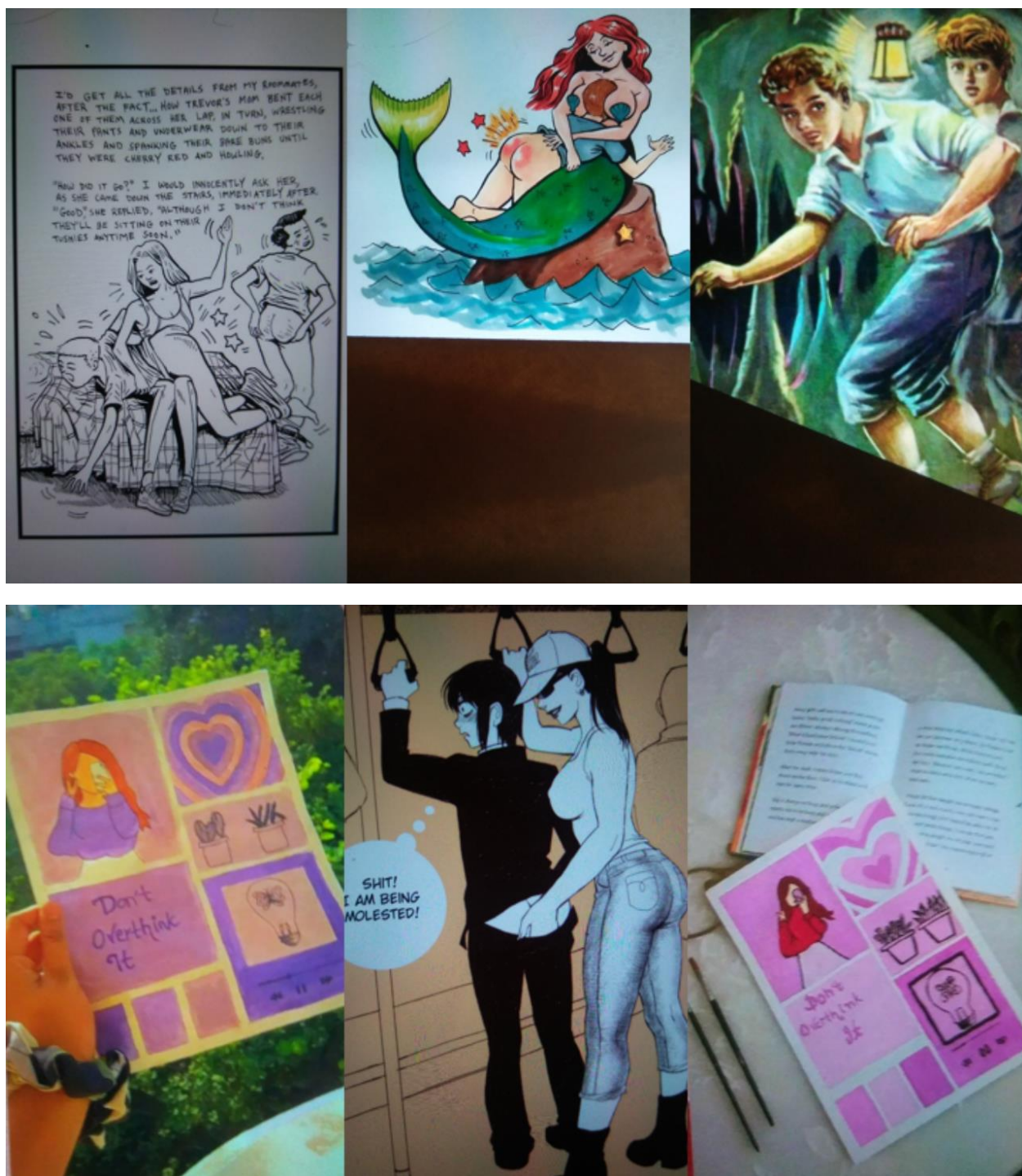
زمانی که صلیب + شکل مسیح، به

X

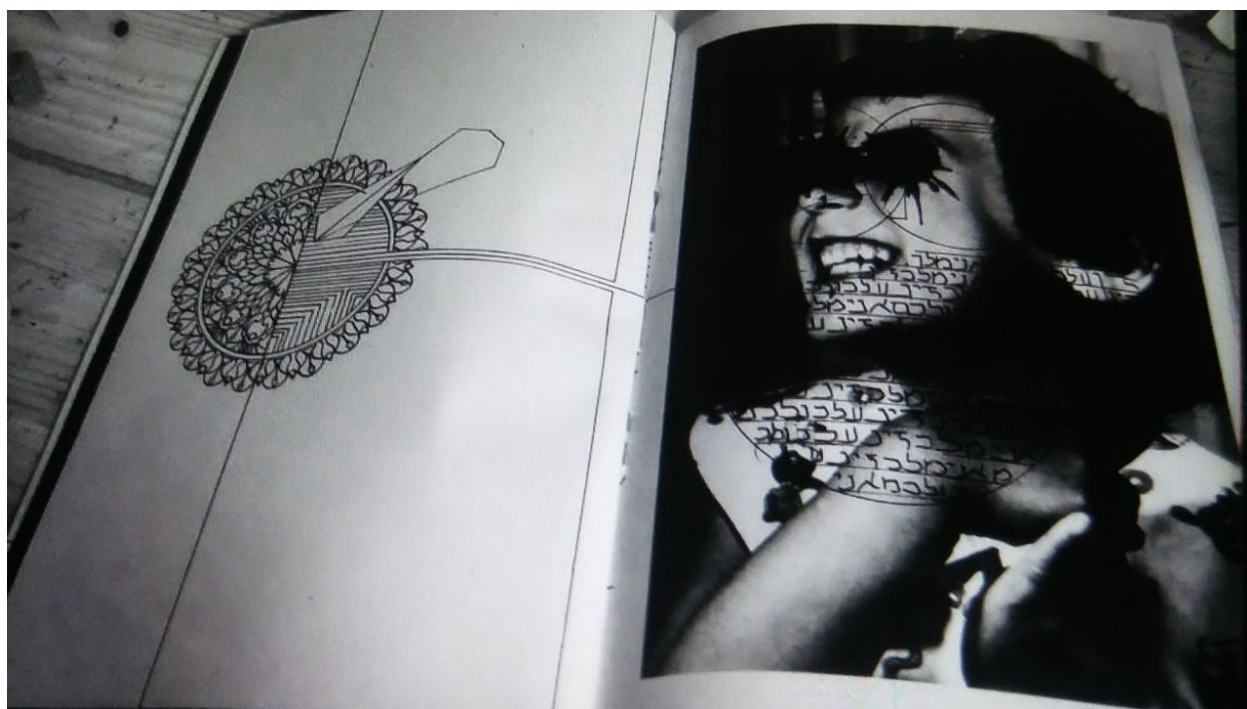
سنت اندرو تبدیل میشود، علاوه بر پایه ی مذهبی نرینه ی آن، یک پایه ی مادینه پیدا میکند که همان سطح آب اطراف جزیره ی زمین به کنایه از بدن تهاوت است. تهاوت نماد آشوب و بینظمی است و بازتاب اجتماعی آن، بی حیایی زنان به عنوان پایه های تربیت خانواده است که آسیب های فیزیکی و روانی شدیدی به جامعه وارد میکند. زمانی که مردوخ و تهاوت در بنیان جامعه با یکدیگر همتراز میشوند، باخوس و باکانت های او







را میسازند و با مشاهده ی زنان جنگجوی ترک-تاتار توسط اروپایی های کشاورز، آمازون ها تبدیل به فرم زنده ی این باکانت ها شده اند. اگر ایلئون یا شهر اولیه ی خدا با آمازون ها متحد شده، دنباله های اروپایش در روم مقدس هم حق دارند از اسلاف خود تبعیت کنند. به همین دلیل، آمستردام و به دنبالش همه ی دنیای تحت استعمار روم جدید هم حق دارند روسپی خانه را به عنوان نماد زمینی عشرتکده ی مئادهای خداوند (باخوس) برسازند.



بدبختی اینجاست که این تضارب پایه های نظم و بینظمی در هم به مانند ایکس های سه گانه ی آمستردام، از سطح غرایز توده ی مردم در ثلث روح القدس، به جنبه ی شرعی در ثلث اب (یهوه) و بلاخره ثلث تمام معنوی ابن (مسیح) هم گسترش می یابد.

در ایران، اولین باسوادان تحت تاثیر غرب که چیزهایی درباره ی سنت اسلامی کپی شده از

یهودیان و مسیحیان رومی-غربی میدانستند بلافاصله تحت تاثیر این دوگانگی قرار گرفتند. برای آدم های غرب دیده و چشم دریده، به اندازه ی خود غربی ها تضاد معنای جنسی یافت و اولین جلوه ی آن، ممنوع شدن "حوری" در زمین توسط خداوند اسلام، و دادن آن به حد وفور به مردان در بهشت بود و این سوال دائم که اگر حوری بد است پس چرا در بهشت آن را به ما میدهند؟

در همان دوران، بهاء الله همین سوال را گرفت و برای تایید تمام عیب و ایرادهای خلقت خدا و جهان تحت اداره ی او، همه ی شبهه ها را «حوری» نامید. از دید بهاء الله، هر چیزی که در دنیا جایز است و با قوانین خدا جور در نمی آید حوری است. مثلاً این که چرا آدم بدکار راست راست راه میرود و آدم درستکار مریض میشود و درمان نمی یابد «حوری» است؛ یا این که چرا خداوند اجازه میدهد جای حضرت محمد را که انسان درستکار و مردم دوستی بود، متشرعینی فاسد، ریاکار و جنایتکار بگیرند که مذهب محمد را از درون تحریف کنند و باعث انحطاط اسلام محمد شوند، باز «حوری» است. بهاء الله



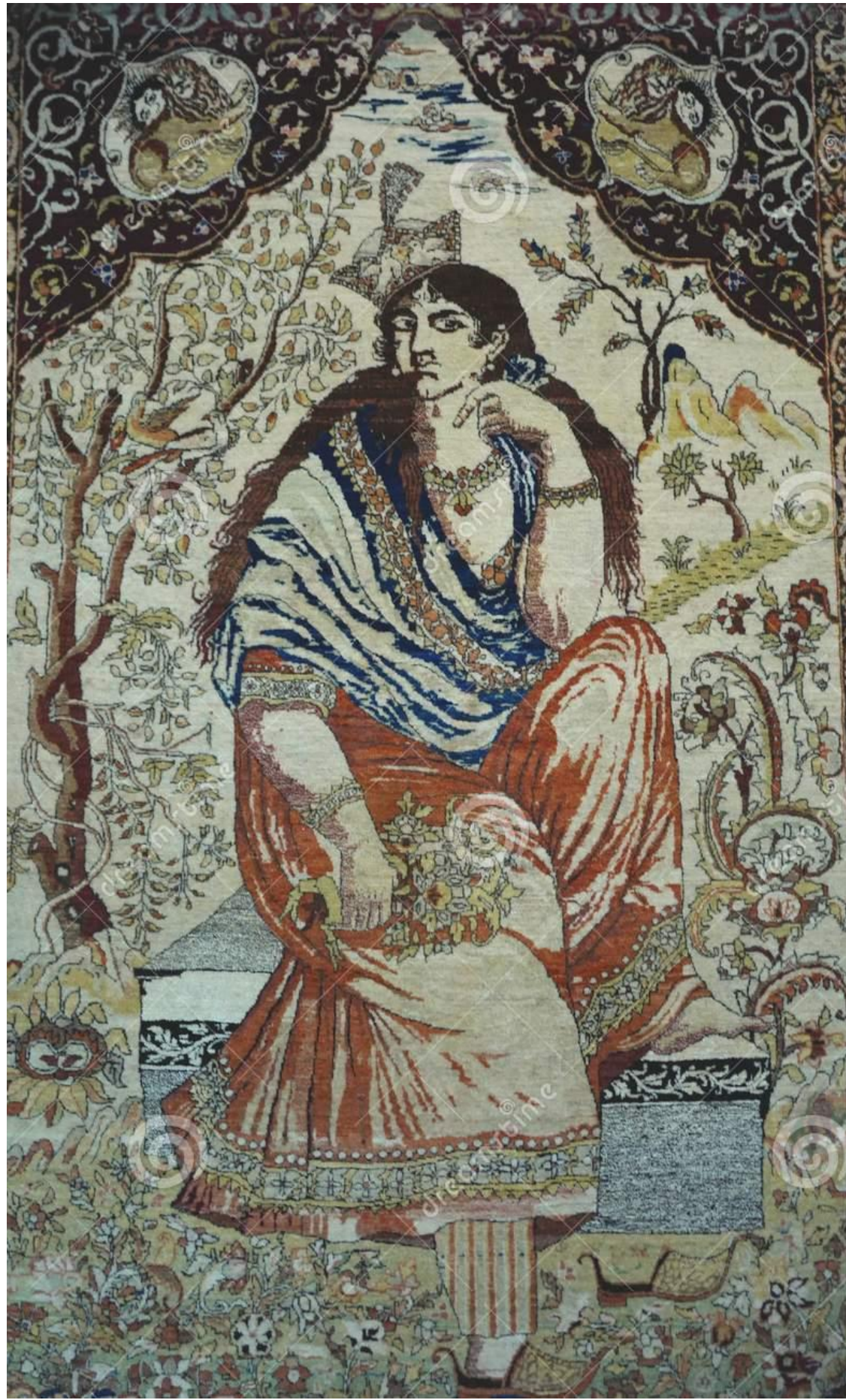
Houri

Many times lovers escape into the forest. Fey often entrance these mortals to procreate in the magical dens leading to the feywild. These children are born with the magic of the feywild within them.

These are called Houri and are often sought by the fey to bind them to a court and have them become stewards in the world for the plots of the fey. Though not as lovely as their mothers, houri are far more attractive than any elf or human, a fact that brings them great power as well as constant peril. A houri must always be on her guard, for wars have begun to win one's favor, and the basest of villains have put aside all other thoughts once they decide to capture one.

Fortunately houri are more than pretty faces, able to defend themselves as well as gather companions and allies to their sides. Houri are among the most beautiful of all mortal races. They are universally fair, though their body types range from slender to buxom. They have flawlessly smooth skin, luxuriant hair, bright eyes, perfect features, and delicate, pointed ears. A houri may have any skin, eye, and hair coloration, depending on the appearance of her parents. Pale, creamy skin, blond hair, and green eyes are most common, but houri have been born with brown, black, or well-tanned skin and any imaginable hair and eye color. Houri never show signs of age, though they do mature. They follow the normal rules for ability score adjustment, but once they reach their middle years they take on an ageless beauty, making it impossible to determine the relative age of houri who are past their youth. Even in death houri do not lose their beauty, for their bodies never suffer the ravages of vermin or decomposition. Houri have a great love of beauty, art, nature, and music.





Download from
Dreamstime.com

This watermarked comp image is for previewing purposes only.

ID 122526121

© Jing Zhang | Dreamstime.com

روی این جملات قرآن که حوری را "لولو مکنون" —یعنی مروارید قرار گرفته در شکم صدف- میخواند و میگوید زمانی که مرد بهشتی به حوری دست می یابد دست هیچ جن و انسی به آن نرسیده، تمرکز میکند و نتیجه میگیرد در تمام این تضادها یا حوری ها گوهری برای شناخت و عرفان یابی رهرو وجود دارد و تجربه ی پیش رو مختص خود رهرو و در حکم رسیدن قهرمان به یک دوشیزه ی زیبا در ادبیات شوالیه ای است.:

"unveiling 2 critical mysteries: son of god , seal of the prophets": john hatcher: bahaiteachings.org

با این که این آموزه ی بهاء الله به شدت بوی وحدت وجود میدهد و در دوره ی نفوذ استعمار در ایران، به نظر میرسد قصد کاهش مقاومت ایرانیان در برابر انگلیسی ها را داشته است، اما از جهاتی قابل توجه است. درحالیکه در اینجا حوری همتای فاحشه است و بیشتر به دنبال خیال پردازی شرقیان غربزده درباره ی اخلاقیات غرب پس از مشاهده ی سرسری عشرتکده های اشراف غربی پدید آمده، ولی هنوز در بستر جامعه ی غیرت پرست شرقی متجلی میشود. حتی امروزه و در زمانی که لباس های زنان بسیار آزادتر است نمیتوان از روی لباس یک زن به راحتی قضاوت کرد که او فاحشه هست یا نیست؛ چه رسد به آن سال ها که حتی در غرب هم زن فاحشه و زن مومن لباس های مشابهی میپوشیدند و تشخیص سره از ناسره راحت نبود. در ایران و جهان دیروز و امروز به یک اندازه ولی در ظواهر متفاوت، امور درست و نادرست به اندازه ی هم عادی بوده اند و مردم از هم تقلید میکردند و میکنند بی این که مطمئن باشند آنچه عموم به آن دست می یازند درست هست یا نه. در چنین شرایطی، تشخیص درست از نادرست، به اندازه ی تشخیص فاحشه از زن مومن، و





به همان اندازه ی تشخیص حوری از خداپرستی بی معما سخت است و فقط با تجربه میتوان آن را آزمود. با این حال، اگر شما دانشتان زیاد باشد و زمانی که تجربه میکنید، احساس کنید عاقبتان دارد به سرنوشت بد بعضی آدم هایی که از نزدیک یا از طریق مطالعه شناخته اید نزدیک میشود، آن وقت میتوانید جلو اتفاق تلخ را بگیرید و مطمئن شوید که یکی از بخش های نادرست اجتماع را کشف کرده اید و معمای یکی از حوری ها در زندگیتان حل شده است.

نکته ی جالب تر در اینجا این است که پایه ی بحث شک در خلقت خدا به هیچ وجه در بهاء الله نیست و خود قرآن آن را با مطرح کردن لغت "فتنه" به معنی آزمایش الهی زنده نگه داشته است. لغت "فتنه" از «فتن» به معنی انداختن سنگ طلا در آتش می آید که هدف از آن، جدا کردن مس از طلا بوده است یعنی همان جدا کردن سره از ناسره. صحنه های ناپسند و اذیت کننده ی جهان مادی و زندگی مادی ما هم فتنه هایی هستند که طلای وجود ما را از ناخالصی پاک میکنند و میتوانند روح ما را بهبود ببخشند. اما به طرز مشکوکی، بحث بهاء الله، بسیار با آزمایش های پر شکست مردم امروز نزدیک تر است. انگار بهاء الله که ظاهراً از بیشتر ایرانی ها بهتر روم شوالیه ها را میشناخته، میدانسته که قرار است



ایرانی ها به زودی و تحت بهبود شرایط مادی زندگیشان به قول دکتر شریعتی از «عقده ی شکم» به «عقده ی زیر شکم» پیشرفت کنند و آنگاه به مذهب «حضرت سه ایکس دامت برکاته» روی آورند بطوریکه برای بسیاریشان حتی طلا هم فقط برای شکار حوری ارزش داشته باشد.

بدون شک، مهمترین دلیل سر رسیدن این لحظه، ادبیات داستانی عشقی پیشیان است که بیش از واقعیت جامعه، از یک فضای مذهبی در حال نابودی ناشی شده اند که فقط سیطره ی مذاهب مذهب کش ابراهیمی، میتواندست آنها را بدون ادبیات انسانی شده شان از بین ببرد. این مذاهب، اخلاقی ولی ناظر به اتحاد نیروهای مذکر و مونث خدا بودند. اگر عیش و نوش جنسی از داستان های عشقی قدیمی غایب است، تا حدود زیادی نتیجه ی آن است که جفت های به هم رسنده لزوما عشاق جنسی نبودند و ممکن است بشود فقط آنها را برادر و



خواهر تلقی کرد؛ همانطور که آپولو و آرتemis، تموز و عیشتار، و ازیریس و ایزیس با هم برادر و خواهرند. "الیزا برت گمبل" در فصل سوم از کتاب "ایده ی باستانی خدا" بیان میکند که نیروهای مذکر و مونث در اینجا مستتر در نور خورشیدند و خدای دوجنسه ی خورشید را نماینده ی یک خدای واقعی تر نشان میدهند که همان خدای نادیدنی چینی ها و منقسم به نیروهای نرینه و مادینه است. حتی "اوم" مقدس هندوان هم برخاسته از نام خدای عربی است که در وجه نرینه اش "عم" و در وجه مادینه اش "ام" نامیده میشود و عرب ها مادران را به نامش "ام" [و عمو را به نامش "عم"] میخوانند. "علیم" که همان علی یا ایلی یا ال یا اله است، در حالی با یهوه خدای یهودیان برابر شده است که نامش هم عنوان عشتاروت مادینه بوده است و هم عنوان بعل زبوب نرینه.

این کم اهمیتی اولیه ی جنسیت قهرمانان در داستان، باعث چشم بستن مردم بر داستان های عشاق مرد و زن شد و آنها را از تاثیرات نامطلوب این داستان ها بر فرزندان شان غافل کرد. کریس هچز در مقاله ی دیگری از وبلاگ

bahaiteachings

به نام

the spiritual case for avoiding cyclical relationships

به خطر «ادبیات داستانی» و دنباله هایشان در صنعت فیلم توجه میکند و این که عبدالبها پسر بهاء الله به سادگی و صراحت میگفت بیشتر اوقات، چیزی که مردم انتظار دارند عشق باشد عشق نیست و «رابطه های تبدیل پذیر» است. این وضعیت دقیقا از برخورد





سهل انکارانه ی ادبیات و فیلم ها با موضوع عشق سرچشمه میگیرد. به قول هچز:

«اگر به سمت تصور نادرستی از چپستی عشق یا آنچه عشق قرار است باشد رانده شویم، جستجوی ما ناگزیر زندگی ما را به عنوان یک دنباله ی رقت انگیز و شکسته از "تک همسری سریالی" یا روابط ناموفق تبدیل میکند. این رشته ی سریالی از روابط ناموفق همگی به همین ترتیب خاتمه می یابند زیرا آنچه ما میخواهیم —هرچقدر هم که ممکن است توسط سنت و داستان های رمانتیک تایید شده به نظر برسد- یک توهم بدون هیچ مبنایی در واقعیت است. کسانی که به دنبال توهم هستند هرگز آن را به دست نمی آورند. در اینجا بدیهی است که اغلب به آن اشاره شده است: دیوانگی انجام یک کار، بارها و بارها، با انتظار نتایج متفاوت... از آنجاکه ما آموزش دیده ایم تا این ایده ی افسانه ای و توهم آمیز

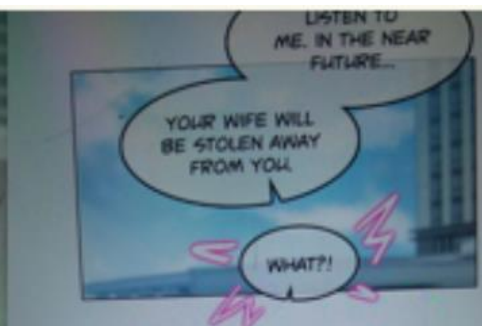


W-WHO
ARE YOU?!

I CAN
SEE IT...

LEAN

IT'S NOT GOOD...
IT'S VERY BAD...



LISTEN TO
ME. IN THE NEAR
FUTURE...

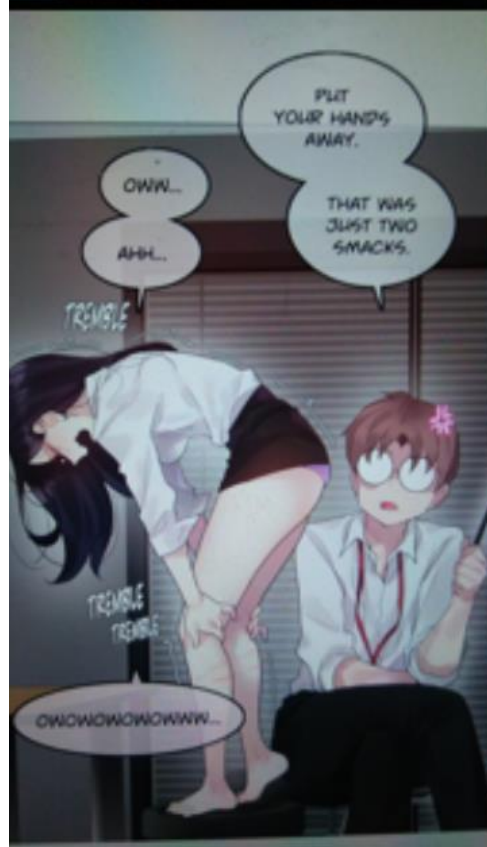
YOUR WIFE WILL
BE STOLEN AWAY
FROM YOU

WHAT?!

YOU MUST
BE VIGILANT!
OR ELSE,
SHE...



...WILL NO
LONGER BE
HERSELF...



PUT
YOUR HANDS
AWAY.

OWN...

AHH...

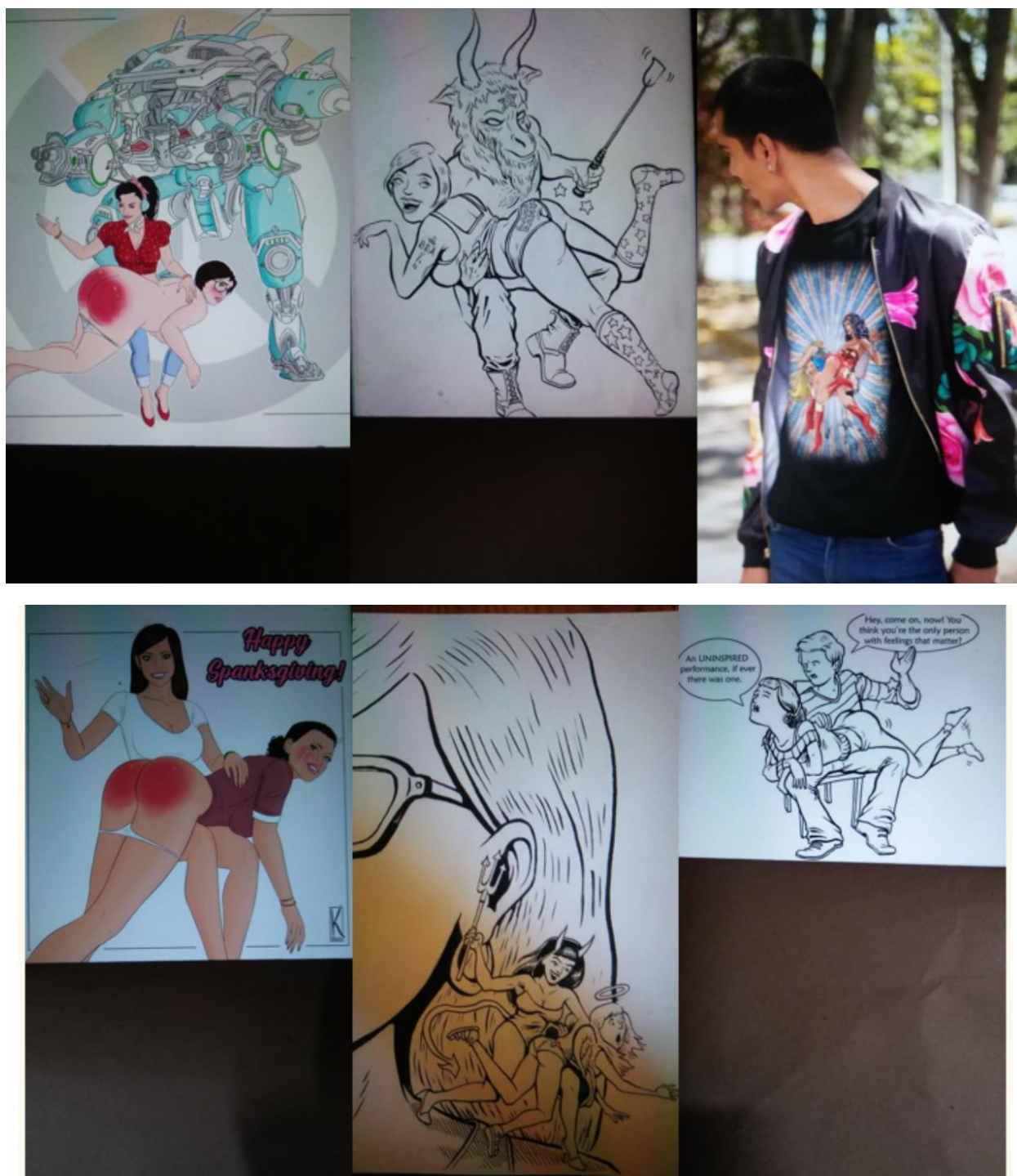
THAT WAS
JUST TWO
SMACKS.

TREMBLE
TREMBLE

OWOWOWOWOW...



OH...?



عشق را که فوراً کامل است و نیازی به تلاش یا تنظیم دقیق ندارد، به عنوان واقعیت بپذیریم، به نظر میرسد که کاملاً راضی هستیم که خود و فرزندانمان را در معرض سربال‌های تلویزیونی مختلفی قرار دهیم که در آن شخصیت‌های اصلی مختلف روابط عاشقانه‌ی واقعاً عمیقی داشته باشند که برای یک قسمت یا شاید دو یا سه قسمت دوام می‌آورند. اگر همین شخصیت‌ها خانواده یا دوستان ما بودند، ممکن است چنین رفتاری را مضحک، غیر

TO THE VICTORS GO THE BOYS

CURT AND HIS BUDDIES WERE READY TO START THEIR FIRST MATCH WHEN TWO STRIKING GIRLS STROLLED ONTO THE COURT LIKE THEY OWNED IT. FIRST HE GAVE THEM A THOROUGH EYEBALLING AND THEN HE SAUNTERED OVER TO SETTLE THE MATTER OF WHOSE COURT IT WAS.

"HEY GIRLS, I SEE YOU'RE ALMOST DRESSED TO PLAY," HE SAID FLIPPANTLY. "IF YOU WANT THE COURT YOU CAN HAVE IT WHEN WE'RE THROUGH, BUT WE BOOKED IT AND IT'S OURS."

"NO," SAID DAHLIA, THE TALLER ONE. "WE BOOKED IT. WHY DON'T YOU GO CHECK WHILE WE START?"

"I KNOW THAT TRICK. I'VE USED IT OFTEN ENOUGH MYSELF. I'LL TELL YOU WHAT. HOW ABOUT IF WE PLAY YOU AND THE WINNERS GET THE COURT FOR AS LONG AS THEY WANT IT?"



UNDINE AND BELIT GREETED THE NEXT PAIR OF GUESTS. WITH LASCIVIOUS INTENTIONS, COURT RANCHO SUGGESTED THAT THEY FIND A PLACE WHERE THEY COULD BE BY THEMSELVES FOR A WHILE.

"I KNOW THE PERFECT SPOT," UNDINE TOLD HIM. "DOWNSTAIRS. ONCE YOU SEE IT YOU WON'T EVER WANT TO LEAVE."

"NOT SO LONG AS YOU ARE THERE, MY SWEET," HE SAID AS HE GAVE HER STUPENDOUS RUMP A PAT.

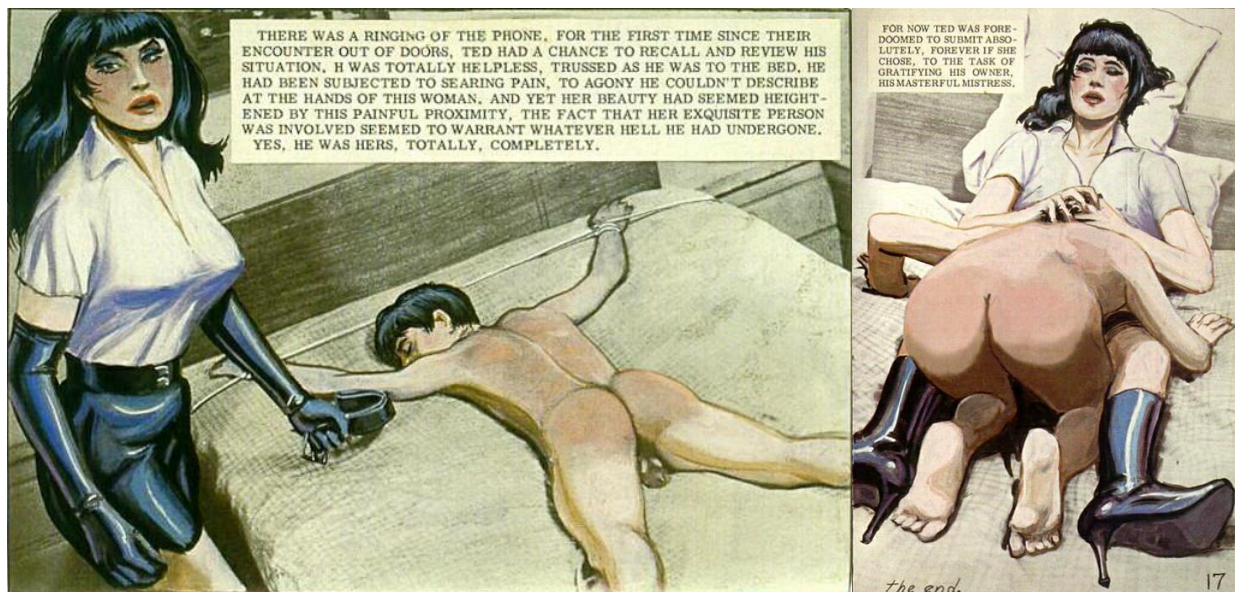
LIKE LAMBS TO THE SLAUGHTER, THE MEN LET THEMSELVES BE TAKEN DOWN THE STAIRS. SO FULL WERE THEIR MINDS WITH VISIONS OF LUST THAT EVEN WHEN THEY SAW THE CELLS AND INSTRUMENTS OF PAIN THEY DIDN'T QUESTION ANYTHING. ALL THEY COULD THINK OF WERE THOSE VOLUPTUOUS WOMEN.



اخلاقی یا خودزنی تعبیر کنیم. اما اگر این نمایش ها را به عنوان چیزی در مرز واقعیت بپذیریم، در سطحی باید به اندازه ی خود شخصیت های داستانی دیوانه باشیم. امیدواریم که شور و اشتیاق شدید ادامه داشته باشد، با این حال میدانیم که اگر جستجوهای دراماتیک دیگری برای عشق وجود نداشته باشد، سریال باید با یکسانی خسته کننده ی زندگی روزمره پایان یابد. خوشبختانه آنها دوش میگیرند، به خانه های جداگانه ی خود میروند، چیزی را که در مورد یکدیگر دوست ندارند، پیدا میکنند و هفته ی آینده این روند را دوباره با شخص دیگری شروع میکنند. اما بالاخره این واقعیت نیست؛ این فقط تخیلی است؛ یک کمی سرگرمی و انحراف برای ما پس از یک روز سخت انجام کار نه چندان پر زرق و برق جهت کسب درآمد و تشکیل خانواده؛ چیزهایی که به دلایلی هرگز توضیح داده نشده اند. به نظر نمیرسد که این شخصیت ها هرگز مجبور به انجام این کار نباشند مبادا طرح قصه تاریک یا تفکربرانگیز شود. این فرمول شکست در عشق، آنقدر به دور از مرز [واقعیت] است، آنقدر هذلولی است که ممکن است به آنچه می آموزد فکر نکنیم. اگر همین طعنه ها با موفقیت ما را ترغیب میکند تا برخی از محصولات دارویی یا زیبایی را بخریم که نوید

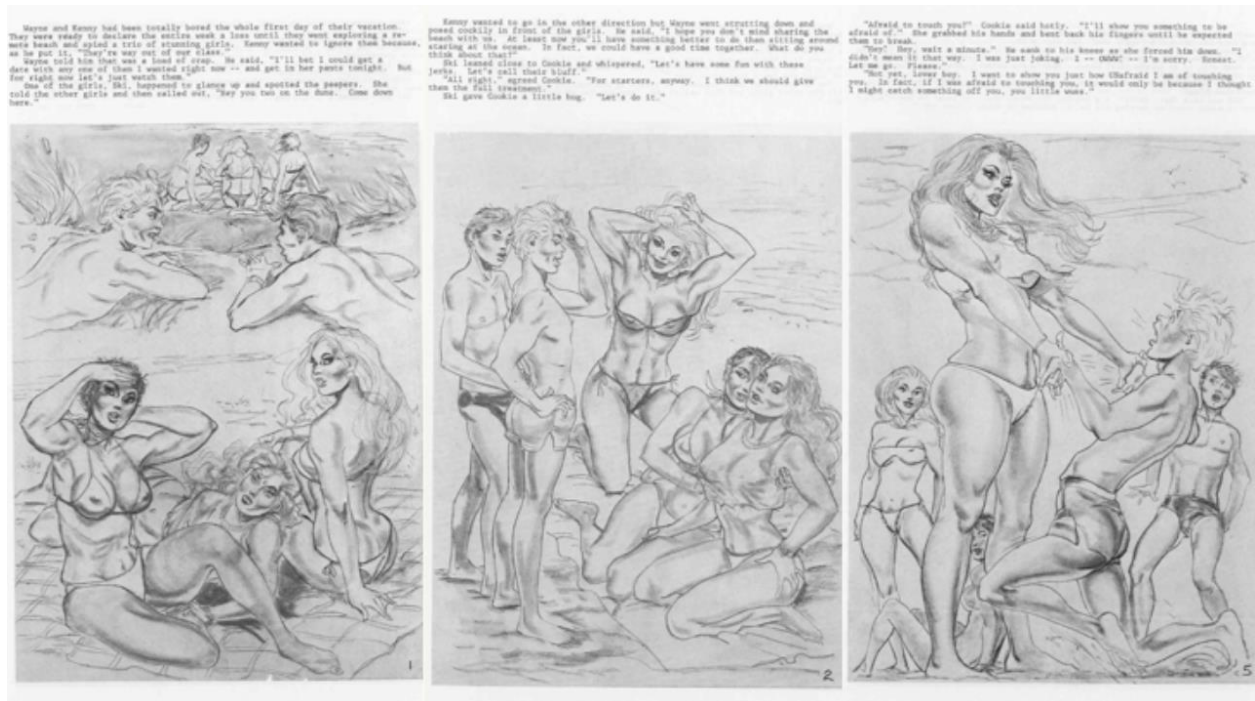


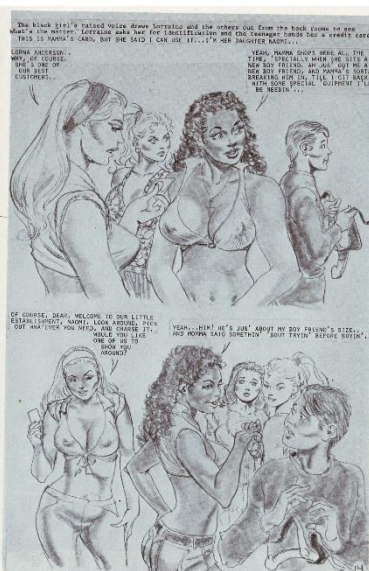
Her, Gwen, looks like you flow it. Greg's gone and married Naomi. Her old man's taking him back to England with them. But look, kid, if you feel like whoring around with a guy, well, I'm no kid anymore and I'll sure be glad to...
Shocked, stunned by the news, Gwen stood, shaking her head in disbelief. Then Ted's words penetrated her brain. A wild fury seized her. She grabbed Ted by the shirtfront.
Whoring around?... you... you important little upstart! I was in LOVE with Greg. That's why I let him... LOVE? Love hell! He had lots of girls, even while he was going with you, Gwen. You were just one of the girls in the line-up.
Suddenly something snapped in Gwen's mind. This was no longer just Greg's kid brother bearing painful tidings. Ted was every enemy she had ever known, every man she had ever hated. He had spoken to her disrespectfully, had accused her of... her strength seemed unlimited. She shoved and twisted until Ted sprawled to the ground. Immediately she dove upon him and seized his wrists in the most powerful of grips.
Slowly she pulled his wrists along the rough ground until they were at shoulder level. She pressed her knees against the insides of his elbows, mounding up his body until her silken clad thighs were pressing hard against his ears and her silk-quilted crotch rested against his adam's apple. She slapped his face several times each one making clear handprints on his cheeks.
Since you didn't apologize when you had the chance, you'll suffer the consequences.
Julie? With a pretty chick on top of me, her skirt up high and her nipple inches from my face. Let me suffer like this, Gwen and then maybe we can go a little farther!
The pattern began to form in her eyes. The stripes had started to form. Suddenly this was no longer just a boy's belt. It was a cat of nine tails fanning an unruly misbehaviour. It was a flag forcing a confession out of a medieval backslider. It was justice punishing every male offender in the world.
Gwen, STOP! I can't take any more pain. It hurts too much.
Her strength seemed to increase rather than fade. A quiet joy suffused her entire being as Ted's rump turned the color of a sunset. His head dropped to the ground, a gesture of total, abrupt surrender.
I'm yours, Gwen. I'm whatever you want me to be. I'll do whatever you say. But...Ow-ow! Please, I don't think I can stand any... OUCH!
Apologize, Ted. Take that back. You know Greg was in love with me. He told me so. Take that back or I'll break your neck!
Come on, don't be silly. Let go before I hurt you. I'll be a cold day in hell before I let any girl make me apologize.
You can stand more, Tad. MUCH more. You see my canine companion, you just don't have any choice.
I know (sob). I know. But how it hurts. Ouch. Ouch. O-oo-uh O!
This was JOY! A knowledge she had never hoped to know. To be absolutely supreme. To have complete power, life and death control. To make a man continue to know pain long after he had passed what he thought was his final threshold. Then at long last, satisfaction. When he stopped protesting, Gwen didn't know. But there came a time when Ted just laid on the ground quiet and unprotesting, no longer caring, no longer feeling. Gwen found herself breathing heavily and she stood watching the bruised, silent body. Greg's brother. The insulting young puppy.
5



الگوبرداری میکنند مگر این که آنها ما را در حال تماشای این چیزها تماشا کنند، به آن بخندند و قصد کشف این که آیا درنهایت، شکارچی تنها، کارآگاه سرسخت، یا پزشک معیوب عاطفی، سرانجام در یک رابطه ی عاشقانه ی پایدار، آرامش و رستگاری خواهند یافت را نمایند.»

در این نمایش ها قهرمانان، جانشینان خدایان و نیمه خدایان باستانند که در مرزهای بشر معمولی نمی گنجیدند و ما هم بفهمی نفهمی این را قبول داریم و به همین دلیل هم نگرانیشان







نیستیم. اما دنیای این خدایان عمیقاً با دنیای انسان ها در آمیخته بوده است. بودا بزرگ ترین شاهد این نسبت است چون هم اسم یک خدا است و هم لقب انسانی که به روشنی‌بینی رسیده است. در قرن 19 سرهنگ فورلانگ انگلیسی، بیان کرد که افسانه‌ی ی به بودهی (روشن‌بینی) رسیدن بنیانگذار مذهب بودا زیر درخت "بو" در آمیخته با افسانه‌ی ی خورده شدن میوه‌ی درخت دانش توسط آدم به تحریک حوا و توطئه‌ی مار است. نقش شهوت در این اغوا در تشبیه بودایی انگاره‌ی مار و درخت به ترتیب به "راکش" (شهوت) و کالپا (قلب) منعکس است. از پیوند این دو است که ناگاه‌ها یا خدایان مارس‌ان پدید آمده‌اند همین‌طور جنگل‌های انبوه که رنگ سبز تاریک آنها در خراسان «علم» خوانده می‌شد. خدای درخت در ارتباط با این انگاره‌ی ی یهودی، "هما" است که انسان‌های درختی پیروش بودند و او بود که عقاید یهودی را به مردم هندوستان اهدا کرد. هما منشا تمام نیکی‌های روی زمین و تمام شرهای روی زمین است. او به عنوان یک روح گیاهی، در نام، همان هومه نوشیدنی سکرآور زرتشتیان هندی است که باید همان سوما نوشیدنی سکرآور مذکور در متون هندو باشد. لایارد، هومای زرتشتی را استوار روی برداشتی ایرانی از درخت زندگی آشوری میداند که

مذهبتش بر مذاهب نبطی و ایرانی تاثیر نهاده بود. ریناد، به پرستش خدایی به نام هوم در بلخ اشاره کرده و او را نسخه ای از اهوره مزدا خدای خیر زرتشتیان شناخته است. تعبیر خدای درخت به شراب، به سبب ترکیب مفاهیم آشوری میوه ی درخت زندگی و آب حیات بوده است که در تفسیر مسیحی خود به عنوان خوراکی های جامد و مایع، به نان و شراب به جای گوشت و خون عیسی تعبیر شده اند و این مفاهیم قبل از رسمی شدن در مسیحیت یهودی تبار، تفاسیر یهودی از مذاهب مشرکین بوده اند. پیوند آنها پیوند جسم و روح در آدمیزاد بود که توسط الهه بهاوانی اداره میشد. ترکیب جنسی آنها به صورت مار-درخت یا راکشا-کالپا تخم حیات را میساخت که در تولید آن، الهه به صورت آفرودیتا اورانیا



بازتولید میشد و هاله‌ی فره‌ی الهه نیز به شکل یک تخم مرغ، گرد سر او قرار میگرفت. شباهت این هاله به نعل اسب سبب خرافه‌ی اروپایی خوش‌شانسی آوردن نعل اسب شده که در اصل، به خوش‌شانسی مرد محبوب زنان برمیگردد. این مرد، مردی قوی و کاری است و الهه آفرودیت نیز در کنار خود، شیر نر را که نماد قدرت است دارد.

“rivers of life”: j.g.r forlong: v1: celephais press: 2005: P39-45

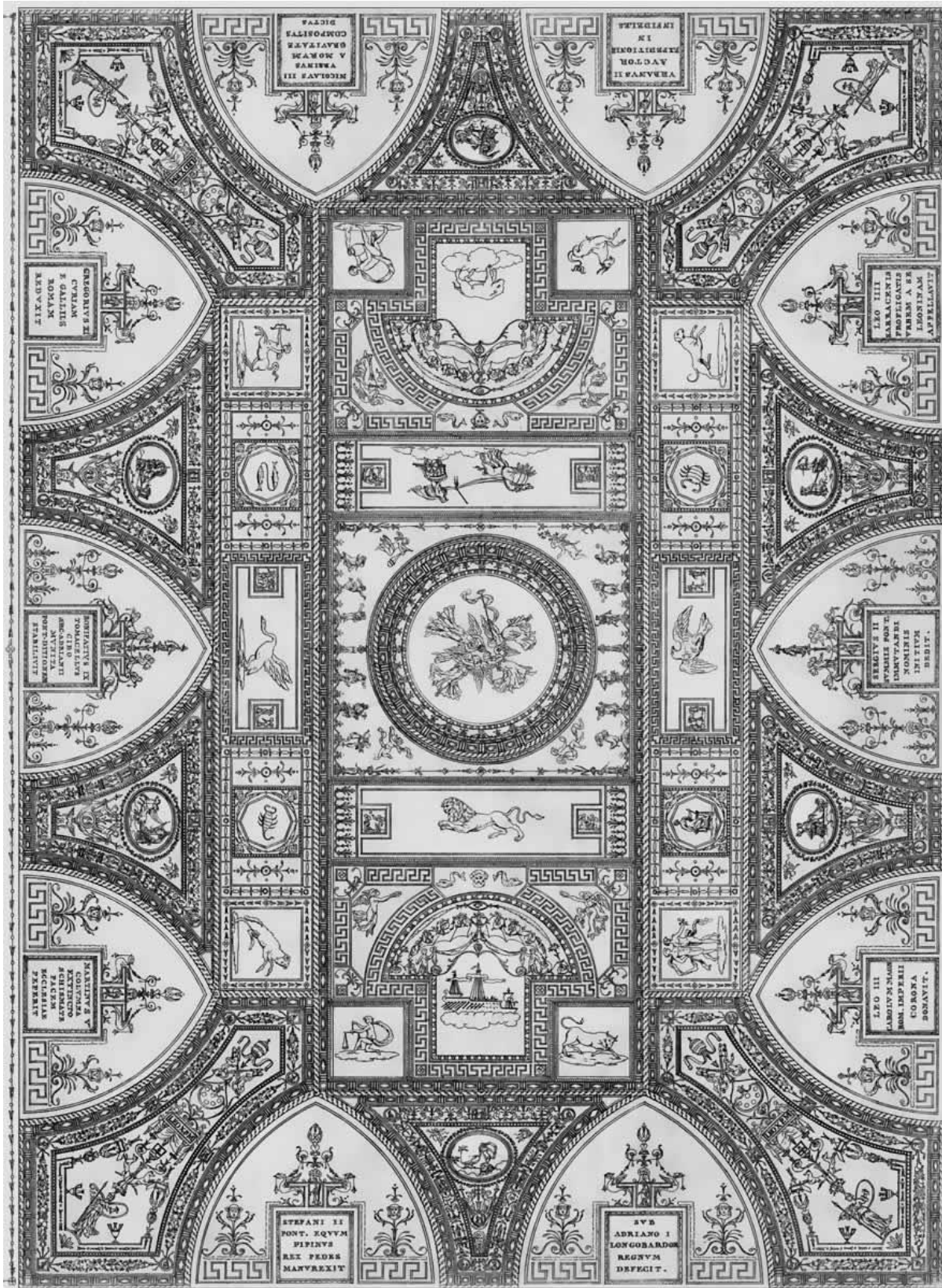
در اینجا باید یادآوری کنم که شیر، تنها جانور قدرتمند زمین نبوده است ولی بیش از همه با خورشید مرتبط بوده است. در نسبت این موضوع با صعود قدرت امپراطوری مقدس روم و به دنبالش استعمار اروپایی، باید شکوه زودیاک معروف تالار پونتیفیکس در اتاق بورجیا در واتیکان را مطرح کرد که در آن، نگاره‌های اربابه‌ی آپولو (خورشید) و شیر برج اسد دقیقاً رو به روی هم و تکمیل‌کننده‌ی همند. میدانیم که شیر را در یونانی لئو مینامند و جالب این که آمر بنای زودیاک مزبور را هم پاپی موسوم به لئوی دهم میخوانند. در نقاشی او در تالار کنستانتین در کاخ واتیکان، بالای سر او زودیایکی دیده میشود که دقیقاً روی برج اسد یا شیر تنظیم شده است. با این حال، این بنا لزوماً کهن نیست و تاریخ رسمی هم اعتراف میکند که حداقل بازسازی شده است. چون نقاشی طی حمله‌ی ناپلئون به ایتالیا و غارت کاخ واتیکان توسط سربازان فرانسوی در اوایل قرن 19 صدمه‌ی سنگینی دید و



غارت اشیای قیمتی و عتیقه‌ی واتیکان توسط فرانسوی‌ها در دوران ناپلئون



زودیاک تالار پونتیفیکس در اتاق بورجیا



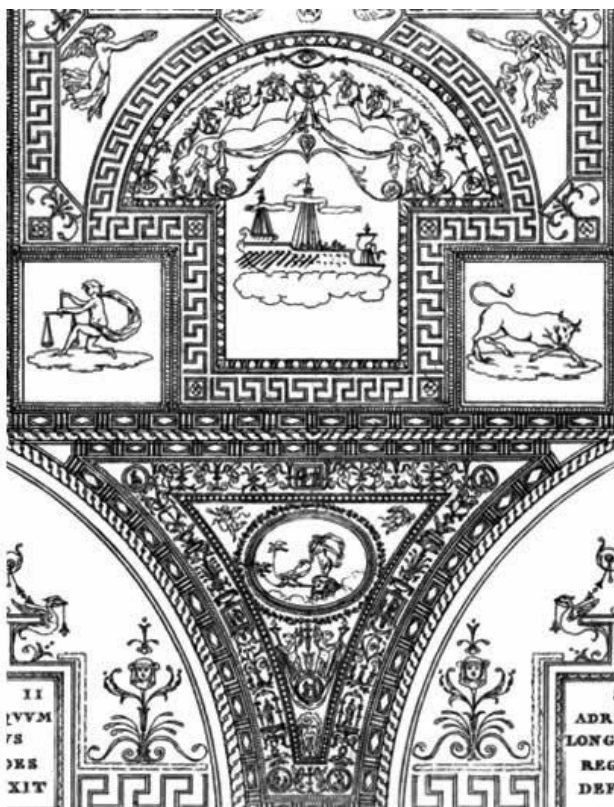
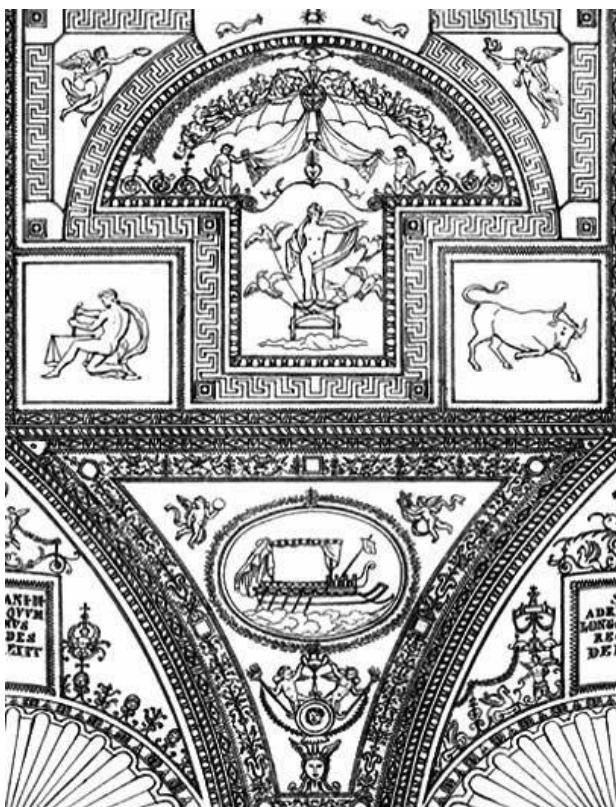
طرح زودیاک اتاق پونتیفیکس در نقاشی مونتانیانی از آن در قبل از تخریب و بازسازی آن

اثر یواخیم فون ساندارت. 1683 شکل. 27. پاپ لئو دهم
(جیوانی مدیچی، 1475-1521) با شخصیت پردازی (تا حدی
قابل مشاهده) از اعتدال (سمت چپ) و ادب (راست). تکه ای از
نقاشی دیواری تالار کنستانتین در کاخ واتیکان. ظاهراً 1520-
1521





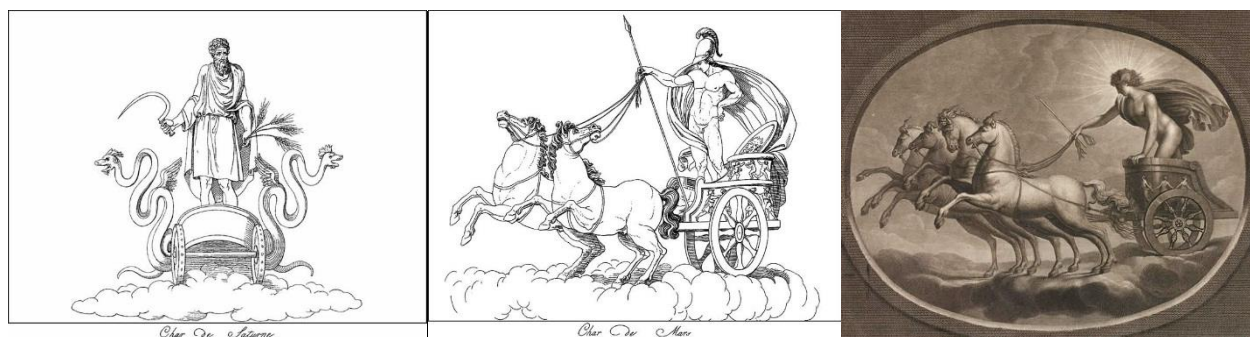
بسیاری از آن از بین رفت بطوریکه تقریباً آن را از نو ساختند و دستکاری هایی هم در آن انجام دادند. از جمله نگاره های ساتورن و ونوس چنانکه از نگاره ی مونتانیانی در قبل از تخریب تالار برمی آید به کل متفاوت بوده اند. جالب اینجاست که طراحی های عتیق از خدایان اختری، بر کشیدن آنها به شکل امروزشان در زودیاک پونتیفیکس تاکید ویژه دارند از جمله بر تصویر ساتورنی که ارابه اش را مارها میکشند و ونوسی که ارابه اش را کبوترها میکشند و این هر دو در طراحی قرن نوزدهمی تالار پونتیفیکس لحاظ شده اند و این نشان میدهد که برجستگی خدایان اختری در رنسانس کلیسایی، چقدر میتواند یک امر مدرن قرن نوزدهمی باشد. با دانستن تمرکز مدرن روی این زودیاک است که همراهی



نگاره های متفاوت زودیاک تالار پونتیفیکس در طرح مونتانیانی نسبت به نقاشی فعلی

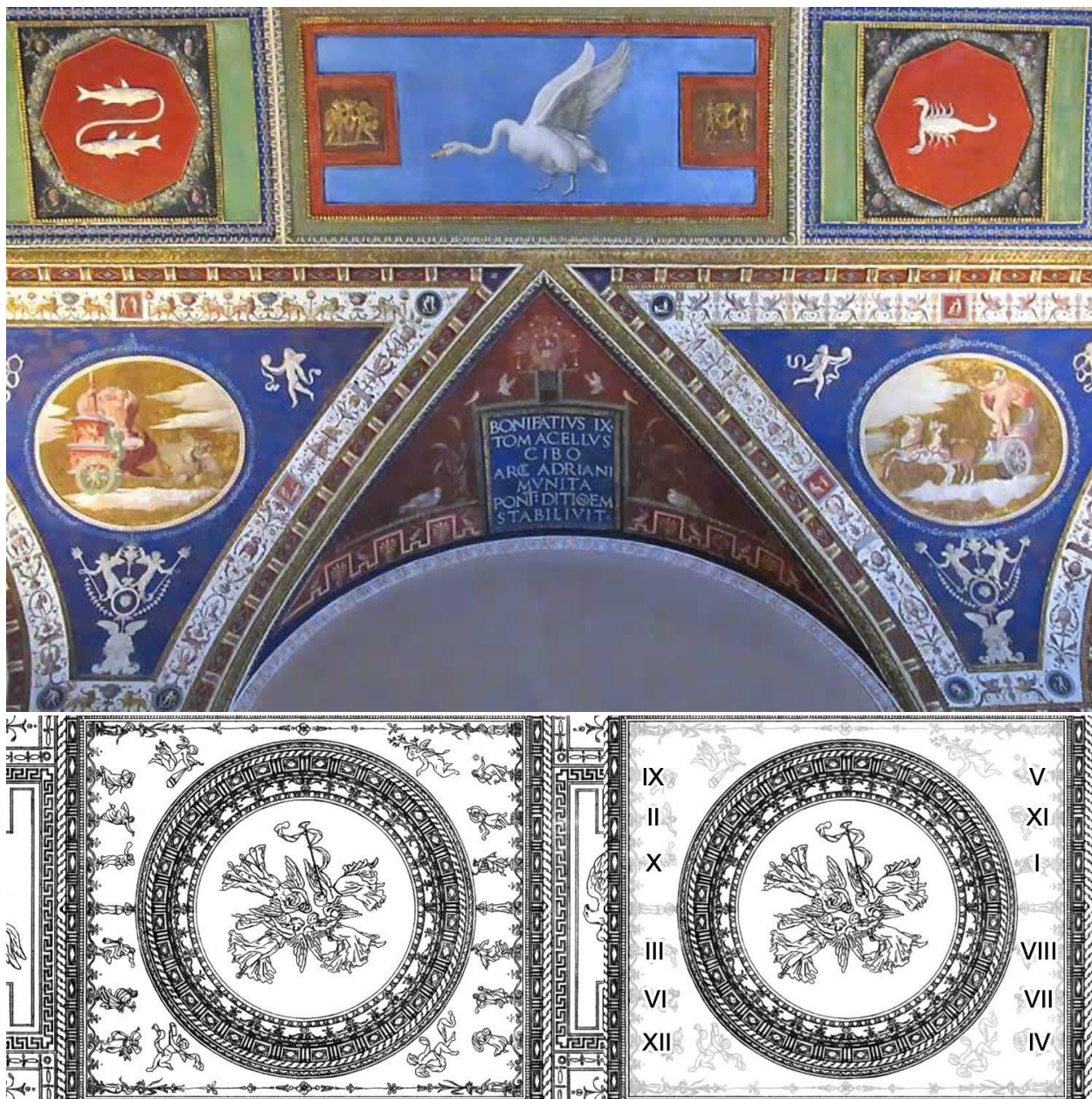


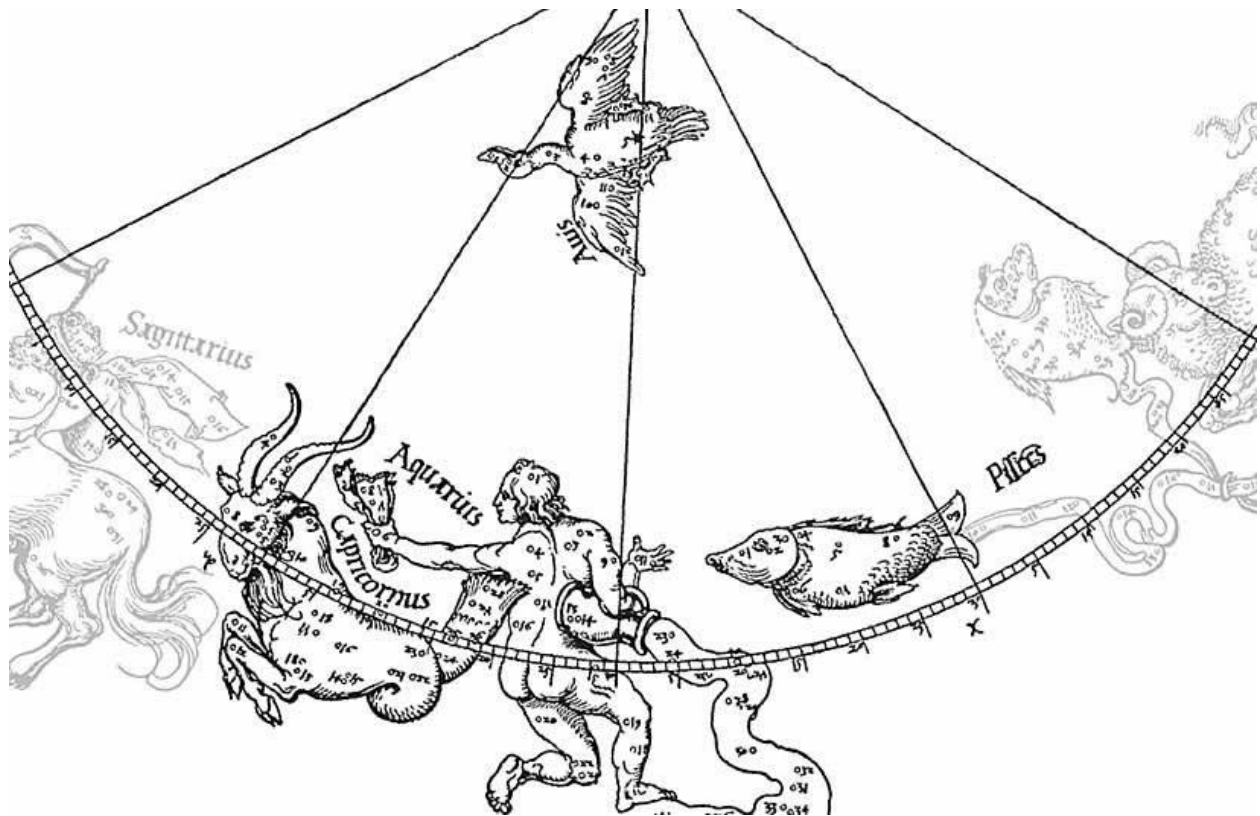
نگاره های متفاوت ساتورن و ونوس (زحل و زهره) در زودیاک تالار پونتیفیکس در طرح مونتانیانی نسبت به نقاشی فعلی



بعضی از نگاره های معمول خدایان اختری در آثار منسوب به دوره ی رنسانس که اصل طرحشان در زودیاک پونتیفیکس، سرچشمه ی مشروعییشان به نظر میرسد.

شیر و خورشید آن، توجه برانگیز می نماید و آنچه مابین آنها درج شده حالت فال می یابد. نقاشی های تکمیل کننده ی اضلاع مستطیل شیر-خورشید، نگاره های عقاب و قویند که هر دو صورت های جانوری زئوس یا مشتری خدای حامی قدرت هستند. تصویر خود زئوس، در کنار نگاره ی قو درج شده است و در سوی دیگر آن، نگاره ی مارس یا مریخ خدای جنگ واقع است. این قو همان سیگنوس پدر آپولو است که صورت فلکی ماکیان را تشکیل میدهد. در نگاره ی ماکیان از آلبرشت دورر، صورت فلکی ماکیان، سه صورت فلکی سیارات مشتری و زحل را پوشش میدهد. این موضوع در ارتباط با تصویر مرکزی الهگان در زودیاک مفهوم پذیر میشود چون نگاره های این الهگان، چهار الهه از الهگان ساعت





رافائلند که نگاره های اطرافشان از روی آنها ارقام ساعت به جای صورت های فلکیند و با جایگذاری سیاره های موکل ماه ها و بروج فلکی متوجه میشویم که به طرز غریبی، در آنها سیاره ی مریخ غایب است. به نظر میرسد مریخ، جای ساتورن یا زحل را گرفته باشد. چون داستان مورد علاقه ی عتیقه شناسان درباره ی ساتورن، داستان آن در تئوگونی هزیود است که بر اساس آن، دوران ساتورن توسط زئوس پایان یافت و خود او به جهان زیرین تبعید شد. ظاهراً مریخ هم قرار است مثل ساتورن یک خدای جهان زیرین باشد و به همین خاطر، او و مشتری (زئوس) در دو سوی ماکیان قرار گرفته اند. همین انتظار را هم از تصویر رو به رویی عقاب و قرار گرفتن نگاره های سیارات عطارد و ماه در دو طرف آن داریم. برای موجه شدن نگاره، در کنار آنها نگاره های برج های جوزا و سرطان درج شده که به ترتیب به عطارد و ماه تعلق دارند. در دو سوی مقابل هم جلو مریخ و مشتری، نگاره های عقرب و حوت درج شده اند. اما دو برج اول، پشت سر همدو و دو برج دوم، بینشان سه ماه دیگر با سه برج متفاوت درج شده اند که نشان میدهد قضیه تواتر برج ها نیست و چیز دیگری است. اولین چیزی که در این مورد جلب توجه میکند، حمل ارابه ی هرمس یا عطارد، توسط دو خروس است که از بین سینه هایشان، یک سر شیر بیرون زده است. تصاویر خروس با بیرون زدگی سر شیر یا آدمیزاد از سینه اش توسط پیرولی و لوسیانو نیز رسم شده اند (تصاویر زیر) و متبادر کننده ی نرگال خدای دوزخند که اتفاقاً هم خدای خورشید است و هم خدای مریخ. نرگال خدای کوئا و متجسم به شیر بود که در نگاره



های اروپایی قرون متاخر، به سبب ارتباط با خورشید، بیشتر به خروس مجسم شده است. بدین ترتیب، مریخ غایب جهان زیرین، همان نرگال است که با ساتورن برابر شده و جایش را زئوس یا مشتری گرفته است. به دلیل تطبیق او با خورشید نزول کرده به جهان زیرین، جای خورشید را ماه گرفته که موکلش آرتمیس یا دایانا خواهر دوقلوی آپولو است و در مستطیل محوری زودیاک تالار پونتیفیکس، مقابل زئوس قرار دارد همانطور که هرمس خروس سوار، مقابل مریخ قرار گرفته است و در اینجا زئوس با هم سازگارند. بدین ترتیب، خورشید اقبال حکومت رومی، خورشید روز نیست که هنوز در صحنه هست و هر روز طلوع و غروب میکند. یک خورشید فرضی است که با جنگ و رقابت مرتبط است و تاریکی را بر جهان میگذرد، ظلمتی که مسلماً آن هم یک تاریکی عرفانی و تمثیلی است.



Lily and Teddy were having a quiet game of cards when Dolly came into the room and got comfortable nearby. For awhile she watched without comment. "Hey Lily," She finally said, "Your runt-brother is cheating. He has an extra Card in his hand." "Gee, I'm sorry." "I do?" Teddy acted surprised, "Oh, you also sorry about the one under your leg?" "Oh," Dolly smiled, "And are you also sorry about the one under your leg?"



The usually placid Lily grabbed his cards, then made him raise a knee to reveal the one hidden there. She got angrily to her feet. "No wonder you've been winning for the past hour. How dare you cheat against me!" "Hey, Sis," He laughed at her and raised his middle finger, "Here's what I think of your Goody-Two-Shoes attitude. Understand?"



همانطور که زودیاک و اتیکان این ادعا را مطرح میکنند، در تاریخ رسمی هم یک تاریخ هزار ساله از فرهنگ کشتی و فکرکشی برای کلیسای رم تدارک دیده شده تا نقش او در پرورش تاریکی جهالت تاکید شود پیش از آن که خودش با رنسانس، به بازگشت عقاید پاگانی مشروعیت دهد. اما ممکن است کلیسا هیچگاه از رنسانس فاصله نداشته بوده باشد و تاریخ قبلش به کل دروغ باشد. آندرو مارفول پوجداس، کلیسای رم را تنها شکل گرفته به دهه ی 1870 و برساخته ی خاندان بورجیا میداند که فامیل های یهودی کلوم ها یا رهبران داودی جامعه ی یهودیت - ساکن در ایتالیا و اسپانیا- بودند و از طرف همانان مامور تاسیس پاپی رم شده بودند. کلوم ها که افسانه ی کریستف کلمب به نام آنان مربوط میشود از غارت طلای امریکا به ثروتی افسانه ای دست یافته بودند و از این ثروت برای اتحاد با رهبران تاتار سرزمین های اروپایی در اتحادیه ی جوانی - به نام شاه پرسبیتز یوحنا ی مسیحی سرزمین های تاتاری شرق- بهره بردند و بدین ترتیب امپراطوری مقدس رم را پدید آوردند. شاه داودی ها که داستانی هم در باب منشا گرفتن خود از دختر آمازون شاه داود در گرجستان داشتند از نسل کومنی های طربزون بودند که پیوند تنگاتنگی با قفقاز ایفا نموده بودند و هنوز اشرافیت رومی در یک اخوت رمزی در فرقه ی «پشم زرین» گرد هم بودند به نام پشم زرین گوسفندی که یاسون و ارگونات ها در سفری دریایی از قفقاز دزدیدند و اشاره داشت به تجارت دریایی فعلی استعمارگران. از اینرو مرکز کلوم ها نیز آراگون به نام آرگو یا کشتی نامیده میشد. رهبری نظامی امپراطوری مقدس روم نخست با شاخه ای از کلوم ها به نام لاسکاریس بود که از نسل لاسکاریس بطریق اسکندریه ی مصر بودند. آنها



با تبدیل سنت اندروی کلیسای قسطنطنیه به امپراطوری بیزانسی به نام آندرونیکوس کومننوس، مسیحیت را به یک قدرت زمینی تبدیل نمودند و با جعل کرونیکل اشراف آراگون در مقام شاهان صلیبی بیزانس، برای خود حق حکومت بر قسطنطنیه و تمام متصرفات عربی آن را قائل شدند. اما به زودی خاندان آنجو یا آنجلو که از طریق وصلت با لاسکاریس قدرت گرفته و مورد تایید بعضی از قدرتمندان بورژیا نیز قرار گرفته بودند خود به رقیبی در تصرف اروپا تبدیل شدند و بوربون ها که شاخه ای از آنها بودند اسپانیا را از دست کولوم ها خارج کردند و جدایی پرتغال-اسپانیا نیز در همین زمان پدید آمد. دو تکه شدن امپراطوری روم در دعوای این دو قدرت، در دو تکه شدن سرزمین مقدس در تورات، و تقسیم خانات تورکوت به ترک های شرقی و غربی در تاریخ تاتارها انعکاس یافته است. آنجلوها انگلستان و هلند و فرانسه را علیه لاسکاریس متحد نمودند و موفق به ساقط کردن آن شدند. اوج فعالیت آنها تاسیس امپراطوری فرانسه ی ناپلئون بود که امپراطوری مقدس روم در آن از بین رفت. در دنباله ی فعالیت های کشیش های ژروئیت که به نفع لاسکاریس ها در شرق دور، تواریخ چین و ژاپن را تنظیم کردند، آنجوها برای جهان تاریخ نوشتند و انحصار تایید تاریخ و حق نوشتن تاریخ رسمی را در ید خود نگه داشتند.

"the struggle angelus (Anjou)- laskaris komnenos (habsburg) for the control of the roman empire":

The other colonization of America

According to maps and neochronology



Andreu Marfull Pujadas

Prologue by A.T.Fomenko

Based on research by Enric Guillof and
the New Chronology of Fomenko and Nosovskij



andreu marful pujadas: global diagram of the double chronological manipulation of the human history:
part 3: v3: 2017

همترازی نام های انگلند (انگلستان: سرزمین آنجل ها) و آنجلو قابل توجه است. شاید انگلستان، مقصد نهایی آنجلوها بعد از پشت کردن یهودی های بانکدار چون رتچیلدها و ایلومیناتی‌شان به ناپلئون بوده باشد و تمام تاریخ جنگ های تمام نشدنی انگلستان و فرانسه در قرون وسطی از روی این کینه ی متاخر قرن نوزدهمی تخیل شده باشد. در این صورت، انگلستان و جزایر اطرافش که هسته ی بریتانیا محسوب میشوند، حکم اسرائیل را در جدایی از دولت یهودا پیدا میکند و با لانه کردن رتچیلدها در آن و اتحاد اخوت ایلومیناتی آلمانی با فراماسونری انگلیسی، درواقع اتحاد مجدد یهودا و اسرائیل است که سر میگیرد. به همین دلیل هم بوده که ناسیونالیست های انگلیسی قرن 19 بسیار اصرار داشتند انگلستان را راهبر اصلی فرهنگ کلتی در بستر وسیعی از اروپا جلوه دهند. همانطور که فورلانگ بیان میکند، نویسندگان های انگلیسی قرون 18 و 19 زبان کلتی را ریشه ی زبان های یونانی و لاتین تلقی میکردند و از طریق زبان یونانی، میراث فنیقی کادموس برای یونان را به نفع کلت ها مصادره میکردند. از آنجاکه موضوع با تاریخ و زمان مرتبط بود، طلسم برتری کلتی بریتانیا نیز نه در خود انگلستان بلکه در ایرلند بود جایی که لغت "تیم" برای خدایان به کار میرفت و به "تایم" انگلیسی به معنی زمان مربوط میشد و یک سنگ مقدس موسوم به



«سنگ اعصار» داشت که نام قدیمیش "تاراب" به معنی ورزاو به لغات "تارا" (طور یا کوه) و "اب" (پدر) تجزیه میشد. معمولاً منظور از طور، کوه خدا در سینا است ولی تارا مابه ازای اسپانیایی آن در ایبری بود که ادعا میشد یهودیان، میراث های اسرائیل باستان را به آن منتقل کرده اند و از آنجاکه ایرلندی ها از اعقاب باسک های اسپانیا و فرانسه محسوب میشدند دارای حق میراث بری از یهودیان پراکنده شده ی اسرائیل معرفی و حامل گنج های صندوق عهد تلقی میشدند. به مانند عصای سحرآمیز موسی، ایرلندی ها نیز عصای سحرآمیز عیسی را داشتند. گفته میشد سنت پاتریک آن را از پیرزنی دریافت کرده و آن پیرزن ایرلندی خودش شخصاً این عصا را از عیسی تحویل گرفته بوده است. عصا در یک نسخه ی ایرلندی صندوق عهد نگهداری میشد که هنری هشتم در قرن 16 آن را در آتش نابود کرد. بریتانیا با داشتن ایرلند، میتوانست ادعای جاذبه داشتن از سوی گتاهای اشرافیت فیری (جن) مانند یهودی همگام با اسکیت ها را داشته باشند که به همراه تاتارها از راه شرق وارد اروپا شدند و کلتها میراث های فرهنگی آنان را با خود دارند؛ بیش از همه ی کلت ها بریتانیایی ها و از جمله انگلیسی ها. زبان انگلیسی ها حامل علوم رمزی بنیادهای تمدن در سرزمین های عربی تلقی میشد که به همراه اسکیت ها به اروپا منتقل شده بودند. گویاتر از همه لغت

All

به معنی همه که مرتبط با نام الله خدای عرب ها است. چون همه چیز بخشی از خدا است. با این حال، آنچه میبینیم و معمولاً منظور از همه چیز در نظر میگیریم نیمه ی مادینه ی الله موسوم به اللات است که نامش ریشه ی "آلت" در "آلتار" انگلیسی به معنی معبد شده است. "آر" در اینجا در اصل خود، "اویر" به معنی سنگ است و آلتار مفهوم خدایان سنگی را متبادر میکند که درواقع نمایانگر تجسد زمینی خدایان ماوراء الطبیعی محسوب میشوند. ایرلندی های قدیم، سنگ های مقدس را میبوسیدند همانطور که اعراب حجرالاسود در خانه ی کعبه را میبوسند. معابد قدیم کلتی، شبیه سنگ چین های معبد یهودیان و مسیحیان اولیه اند و نمادهای آشکار مسیحی از جمله صلیب در آنها به چشم میخورد. به جز این، لغت



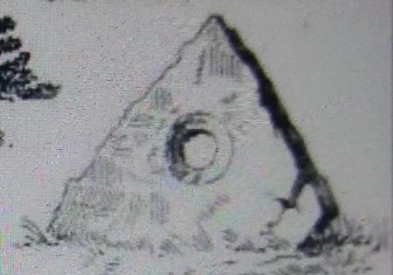
1. Engleberg, Alence.



2. Lochaber, Scotland.



4. Memorial Stone, Logie, N.B.



5. Constantine, Cornwall.



6. North America.



7. Persia.



8. North America.



9. A Tartar Idol.



10. Congo, Africa.



11. Memorial Stone, Sweden.



Is

به معنی "است/هست" نیز باز با نام الهه ایزیس یا آست قابل تطبیق است که نسخه ی مصری عیشتار بین النهرینی و اللات عربی است. این الهگان به سیاره ی زهره منسوب بودند که روزش جمعه است و در ادبیات مذهبی یهود، جمعه روزی است که خلقت خدا کامل میشود پیش از آن که در شنبه استراحت کند. جمعه را کلت های قدیم، "دیا ون ایون" میخواندند. در این کلمه، ایون همان ائون یا عنصر الهی است درحالیکه دیا-ون، نوعی بازی با کلمه ی دایانا نام رومی آرتمیس خواهر آپولو و الهه ی ماه است. ون در اینجا همان ونوس الهه ی رومی زهره است که با الهه ی ماه تطبیق شده است. "ون" را در کلتی "پن"



راست: ونوس آسمانی اثر فرانکوئیس پریر- چپ: درخشش ماه اثر آلفونس موچا

میخواندند و به "پی-ان" تجزیه میکردند که در آن، "پی" یعنی هرج و مرج و بینظمی، و "ان" یعنی نیکی، که نشاندهنده ی جمع اضداد در الهه است. نام "ون" (ونوس) بعد از "دیا" آمده که در اشاره به "دی" به معنی روز به کار رفته، اما هماهنگ با ریشه اش در دئوس به معنی خدا. نام دئوس که ریشه ی نام زئوس است به صورت تنوس نیز تلفظ میشود و در این حالت، با تحوت خدای ماه قبطی قابل تطبیق است. تحوت همان هرمس و مبنای نام گرفتن ژرمن ها به تویتون است. در ایرلندی، دیاس به معنی سمت راست، و تنوت به معنی سمت چپ است. این اصطلاحات به ترتیب جانشین شرق و غرب شده اند و نشانگر تمثیل خدا به

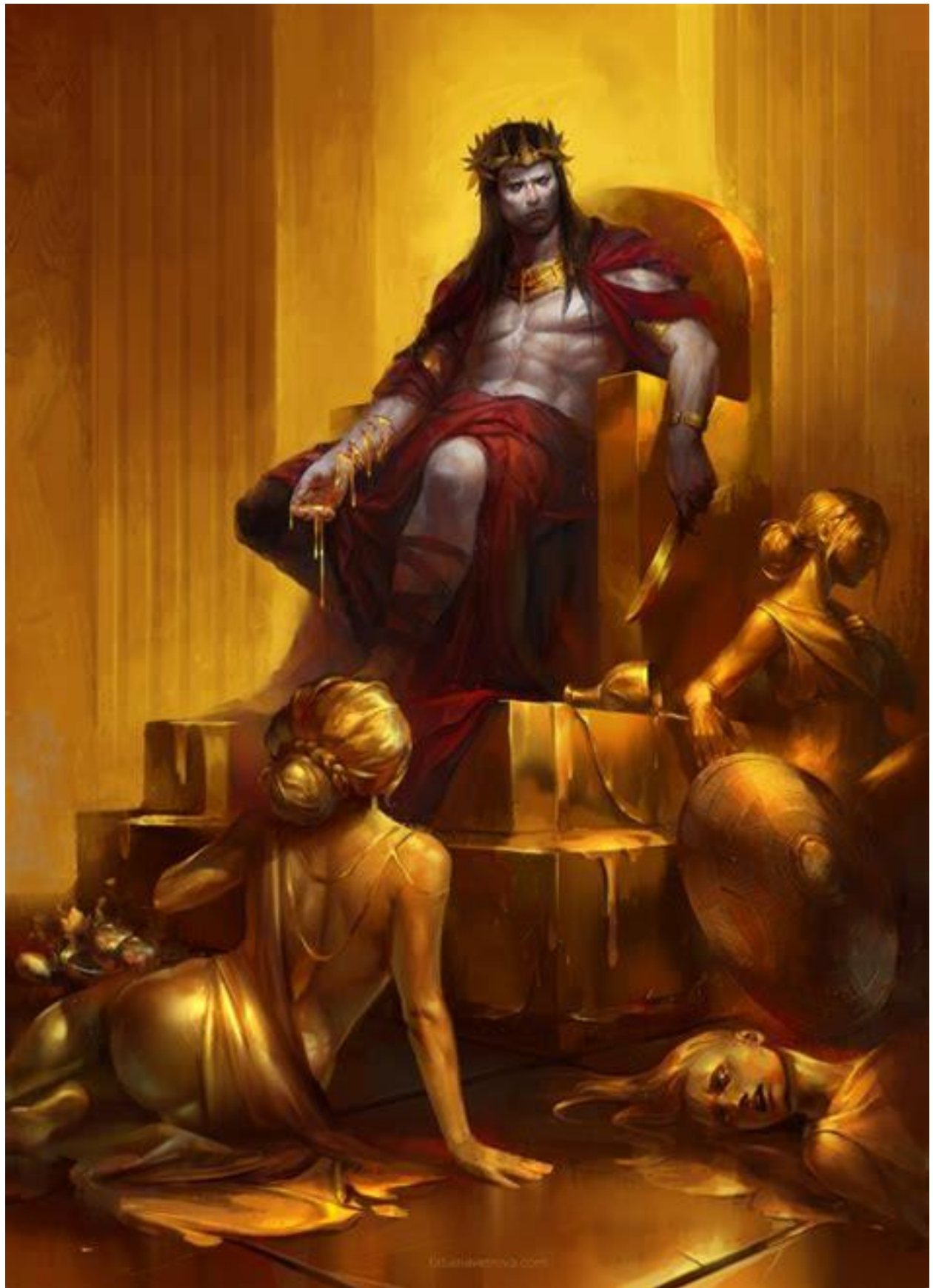
خورشیدند.:

“rivers of life”: j.g.r forlong: v2: green press: 1883 :P210-4

در این صحنه میتوانیم متوجه شویم که بریتانیا از مدتی قبل و احتمالاً از فتح هلندی-آلمانی جزیره توسط آلمانی ها، صحنه ی فرهنگ سازی تا حد زبان سازی برای به میراث بردن اسرار زودیاک واتیکان است و همترازی زئوس و دایانا در اینجا همین مطلب را نشان میدهد و میتوان گفت تحوت یا هرمس، جمع زئوس و دایانا به جای قدرت و تاریکی است. در همترازی زئوس در این حالت با الهه ی زمین به کنایه از جهان مادی، در فصل سوم از کتاب "ایده ی باستانی خدا" از «الیزا برت گمبل» میخوانیم که گروت، زئوس کرتی اساطیر رومی را فرمی از دیونیسیوس و دیونیسیوس را فرم نرینه ی دمتر الهه ی زمین تلقی میکند. در لیدی، فریجیه و تراکیا دیونیسیوس گاهها با کوبله الهه ی زمین همسان بود و هر دو نمودهای متفاوت یک ایزد دوجنسه به شمار می آمدند. گروت یادآوری میکند که یهوه ی یهودیان نیز با دیونیسیوس تطبیق میشود و جووه یا ژوپیتز فرم لاتین زئوس حتی در نام هم با یهوه برابری دارد. به گفته ی برت گمبل، خصوصیات زمینی گوناگون بشر همه انعکاس مادی و زنانه ی خدایند که به الهگانی با خصوصیات مختلف چون ونوس شهوتجو، دایانای جادو طلب، مینروای دانش پژوه، ژونوی قانون مدار و دمتر سرشار از مهر مادرانه تعبیر میشوند و در هر یک از این حالات، فرزندان را از خدا حامله میشوند. در اینجا محیط جاهلانه ی زمینی به تاریکی شب تشبیه میشود و خدا به ماه که نور خورشید را به خود



سه الهه ی گوناگون -ونوس، مینروا و ژونو- برای به دست آوردن سیبی که متعلق به زیباترین الهه است با هم رقابت میکنند.





جذب میکند. بنابراین ماه در مقام الهه به نور خورشید حامله میشود و نور را از نو میزاید همانطور که ایزیس، شوهرش ازیریس را از نو به صورت هورس زایید. اما ماه به همان اندازه ی الهه به یک خدای مرد نیز تعبیر شده است. برت گمبل کاملاً مرد شدن خورشید در این پروسه را -در حالیکه خورشید هم ابتدا خدایی دوجنسه بود- تداعی کننده ی شکل گیری اسطوره توسط جنگسالاری پرستنده ی مردانگی میداند و سوژه ی خدائیتی را که به خورشید تشبیه میشود مردان میداند و نه زنان که در فرهنگ های جنگسالار، با آنها حقارتبار برخورد میشد. در واقع الهه جزوی از مرد است که انعکاس خدا و شبیه به او است. به دنیا آمدن مینروا از سر زئوس نشان میدهد که الهه، قوه ی فکر مرد است که مثل خدا نادیدنی است و با الهام از خدا و رویدادهای جهان مادی او، ذهن مرد را به توانایی های جدید مثبت و منفی حامله میکند. برت گمبل در فصل بعدی کتابش درباره ی این موضوع که چرا بنیادهای این فکر در غرب باقی نمانده، به بازسازی یهودی آنها از روی افسانه های آشوری تاکید میکند و از قول اسقف کلنسو بیان میکند که کتاب مقدس یهودی-مسیحی، یک کتاب یک دست با تنها یک نویسنده نیست؛ در این کتاب، تصاویر خدا وقتی که علیم یا الوهیم نامیده میشود تداعی کننده ی معنویت است، ولی وقتی خدا یهوه نامیده میشود گویی با یک موجود مادی با خصوصیات انسانی طرفیم. بنابراین دو تصور متفاوت از خدا با هم ترکیب شده اند که اوایی که غلبه کرده، خدای مادی است و همو است که در رویای یعقوب و

بقیه ی تاریخ یهود به سنگ مجسد میشود. این خدا چون مادی است اگر بخواهد خلق کند و اصلا خودش خلق شود باید حتما در تولید مثل جنسی شرکت کند و نتیجه ی تولید مثل جنسی باشد و صرفا به همین خاطر اجازه یافته شخصیت دوجنسه ی خدای آشوری را به خود جذب کند. بنابراین در تصور حول او که باعث و بانی سبت سیاه و جادوی جنسی آن در یهودیت و بازتولیدهای ژرمن-انگلیسیش چون وایلد هانت است، عشق ورزی و بخصوص فحشای جنسی، تقلید پی در پی آفرینش خدا است.

قاعدتا یک یادگاری خلط مباحث در این بازار مذهبی را هنوز به وضوح در ادبیات عاشقانه ی صنعت فیلم میتوانیم بیابیم. عاشق حتی المقدور متجاوز نیست. او معشوقش را با خود







"وایلد هانت" اودین اثر پیتر نیکولای اربو: 1872

همعقیده میکند و سپس با او می آمیزد. حتی برعکس، او اغلب میخواهد معشوق را از تجاوز نجات دهد، حتی اگر این تجاوز، به شکل یک ازدواج زورکی یا توام با دسیسه باشد. این همفکر کردن معشوق در ماجرای که عشق فرع بر آن است، درواقع بیانگر این است که عاشق مرد در اصل خود دوست داشته مانند خدا بر ذهن های دیگران الهام بگذارد و با اذهان مترقی در قالب زنی جفتگیری کند. مسلماً این ایده از شکست های عشقی مردانی ریشه گرفته که به دلیل نداشتن امکانات مالی یا نامقبول شدن در تعصبات قبیله ای، قادر به پیروزی در رقابت عشقی بر سر معشوقشان نبوده اند و این موضوع که مرد عاقل، میتواند شوهر خوبی برای همسرش باشد را در ذهن خود به نفع انگاره ی همترازی دانش و هنر با عشق ورزی بزرگ کرده اند و به اصطلاح از سرکوب جنسی به مرتبه ی خلق اثر (فرزند) علمی یا هنری بی دخالت عمل جنسی رسیده اند که چنین کالایی در صورت مغزدار بودن، میتواند بیشترین ارج و از این طریق بیشترین تولید مثل با دیگر اذهان را حاصل کند.

درواقع اگر دقت کنید متوجه میشوید که مدتها است استعمار و به ویژه استعمار نو (نئوکلیالیسم) به شیوه ی مشابهی، ممالک دیگر را چپاول میکند. یعنی استعمارگران، از مردم کشورهای که به آنها نیت سوء دارند دلبری میکنند و آنها را به میل خود، به اهداف مادی خود حمله میکنند و بعد به سرنوشت نامعلوم خود رها میکنند به همان سرعت که عشق قهرمانان رسانه ای موصوف چیز خشک میشود و آنها برای معنی یافتن، مجبور به جستجوی معشوقی جدید میشوند. عاشق شوالیه پیشه، مردی هوسران است و معشوقه، زنی



رنجدیده که عشقش به جانشین شوالیه، به سرعت تبدیل به نفرت میشود و دقیقاً همین دو طرف معامله به صورت استعمارگر و استثمار شده در قوانین بین المللی بازتولید میشوند. پس استعمارگر، برای جلوگیری از رشد نفرت در معشوقه اش حتی المقدور از او فاصله میگیرد و فقط وانمود میکند که دارد او را از شر شوهر زورگو و متجاوزش حکومت ملی نجات میدهد تا بتواند از شوهر متجاوز باج بگیرد بی این که معشوقه ی بدبخت (ملت) از این باج دهی و از این که حکومت ملی از دست این عاشق سمج قدرتمند مجبور است شوهر زورگو به نظر برسد مطلع باشد و این که آقای شوهر زورگو مدتی است که مجبور به قرمساقی غیرتش در معرض شهوت خویی این عاشق فاسق شده است و ملت در خواب جهل به این عاشق تسلیم شده بی این که خودش متوجه باشد.

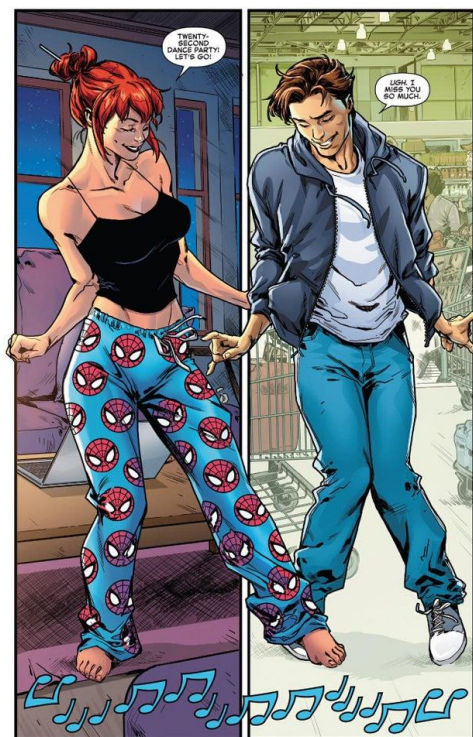
یک نمونه ی اخیر این بازسازی سیاسی ادبیات شوالیه ای را از طریق دوستم امیررضا کشف کردم. امیررضا به من گفت که در شبکه های اجتماعی یک مناظره برند شده و همه درباره اش صحبت میکنند و میخواهد بداند این دو طرف سر چه چیزی با هم دعوا دارند. نگاهی به مناظره انداختم و دیدم یک طرف مناظره دکتر موسی غنی نژاد پدرخوانده ی فکری لیبرال های هائیکو در ایران است و طرف دیگر، دکتر مسعود درخشان که لیبرال ها



را عامل انحطاط عدالت اقتصادی در انقلاب اسلامی میخواند. دکتر غنی نژاد تمام علت بدبختی مملکت را مارکسیست ها و به قول خودش مصدقی های چپ میخواند و دکتر درخشان خود لیبرال ها را دشمن و ایادی بیگانه میخواند. ولی چون دکتر درخشان همه اش از امام خمینی نقل قول میکرد مخاطبان رسانه ای در طرف دکتر غنی نژاد جمع شده بودند بی این که بدانند سرمایه داری افراطی و بی عدالتی اجتماعی دقیقا یکی از خواسته های دکتر غنی نژاد و دیگر مزدوران لیبرالیسم غرب است و تا همین جا هم جمهوری اسلامی خیلی با این جماعت راه آمده است. با این حال، بی اطلاعی مردم از این مطلب، باعث شد تا دکتر غنی نژاد به سرعت به یک سلبریتی محبوب تبدیل شود چنانکه در 31 اردیبهشت ماه (1402) دیدیم که او را در شبکه ی چهار دعوت کرده اند تا از کعبه ی آمال هایک یعنی اقتصاد پادشاهی انگلستان در مقابل علیزاده ی اخراج شده از بی بی سی دفاع کند. وقتی مذهب میتواند چاشنی سرگرمی تلویزیونی را تامین کند، چرا در سیاست چنین نکند؟



حالا با علم به این مطلب، بیایید حال آقایی را که عین مرد عنکبوتی از دیوار بی بی سی بالا رفت را درک کنیم. از دید این آقا مرد عنکبوتی حداقل به طور موقت برای انجام اعتراضش یک قهرمان است و اصلا هم مهم نیست که درباره ی مری جین چه جور خیالپردازی هایی میکند و چقدر در آن با خودش و دیگران صادق است. مهم این است که برعکس مجسمه ساز بی بی سی متجاوز نیست. استفاده از تریبون ساختمان ظاهرا عمومی بی بی سی برای بیان این اعتراض اشکالی ندارد. چون بی بی سی هم مردم را به این متقاعد میکند که سیاست های رسمی بریتانیا در داخل و خارج درستند و در نتیجه به ذهن مردم تجاوز نمیکند. شما میتوانید همین برداشت را از صحبت های دکتر غنی نژادی داشته باشید که وقتی به اقتصاد دولتی جمهوری اسلامی حمله میکند برایش مهم است که آن را هر طور شده به مارکسیسم ربط دهد تا سابقه ی استبداد کمونیستی در بخش وسیعی از قرن بیستم را به یاد بیاورد. او مناظره اش با پروفیسور درخشان را با عنوان کردن این که اقتصاد قانون اساسی بر اساس عقاید مارکسیستی بنی صدر و شریعتی بنا شده و ربطی به اسلام ندارد، میخواهد از همان ابتدا اقتصاد ایران را به استعمار استبدادی شوروی بدوزد و درخشان را خلع سلاح کند چون میداند شعارهای عصر امام، «شرق» و «غرب» را به یک اندازه استعمارگر و استعمار را خونریز و کشنده تلقی میکنند با این تفاوت که اسلام آخوندی امام، مشکلی با اصل سرمایه داری ندارد و این در شرایطی که استعمار از دید مسلمانان با کشتار و جنگ مستقیم شناخته میشود میتواند لیبرالیسم را کاملا غیر استعماری



وانماید بر عکس کمونیسم خشن شوروی. این واقعا دکتر درخشان را خلع سلاح میکند چون او میداند ولی جرئت ندارد بگوید که جمهوری اسلامی مثل همه ی کشورهای در حال توسعه، مجبور است به مرکانتیلیسم تن دهد و فضا را برای اغوای جنسی لیبرالیسم از مردمش فراهم کند.

مرکانتیلیسم نتیجه ی آن است که کشورهای در حال توسعه از همان ابتدا توانایی اداره ی حکومت مدرن را نداشته اند چون تمام امکاناتشان توسط بنیانگذاران واقعی کشورها یعنی استعمارگران چپاول شده و پولی در بساط ندارند. اگر آنها استقلال یافته اند به خاطر آن نیست که واقعا توانسته اند بر استعمار پیروز شوند بلکه از آن رو است که استعمار بعد از بزرگ شدن خود و ناچاری در جهت دفاع از منابع خود در دادن سلاح به مردمی که از او منتفردند، میداند که نمیتواند تا ابد در این کشورها بماند و با دور شدن ظاهری با اولین نشانه های خشونت ملی از ترس به بی نظمی کشیده شدن شرایط در ممالک مردم تربیت نشده، باید از استبداد آشکار استعماری که استبداد شوروی و فعلا روسی آخرین بازمانده ی آن است، فاصله بگیرد و به زور پول، ممالک را با خود موافق کند. چون این ممالک سرمایه ای ندارند برای اداره ی خود مجبور به پول قرض کردن از کشورهایی که از خوردن مال آنها ثروتمند شده اند خواهند بود و اینجاست که به قول گیلک ها «سگ را موقع پلو خوردن گیر می آورند». شرط قدرت ها برای راه آمدن با ممالک ضعیف بر سر پول، مسئولیت

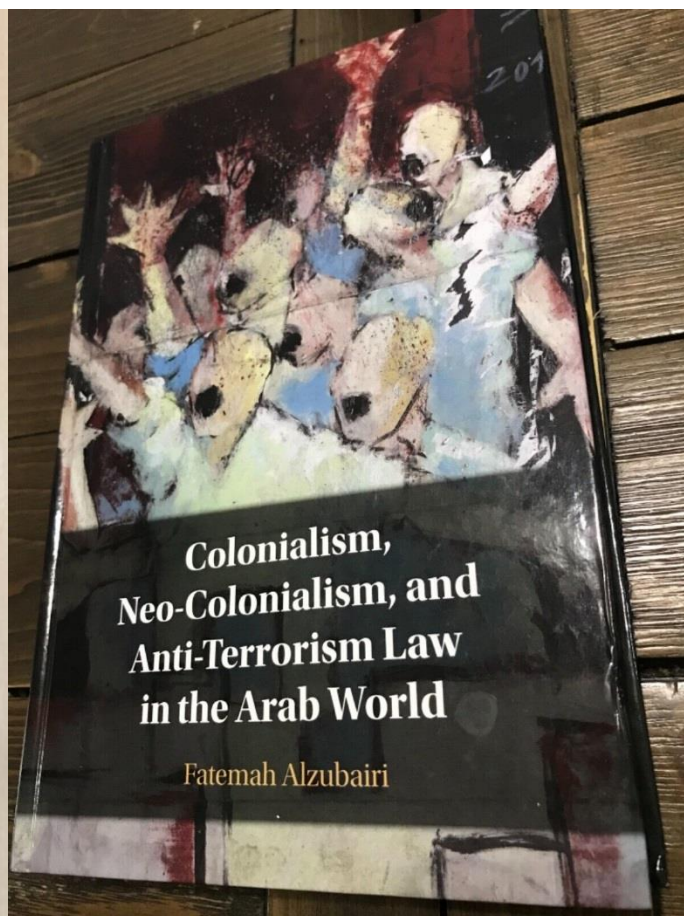
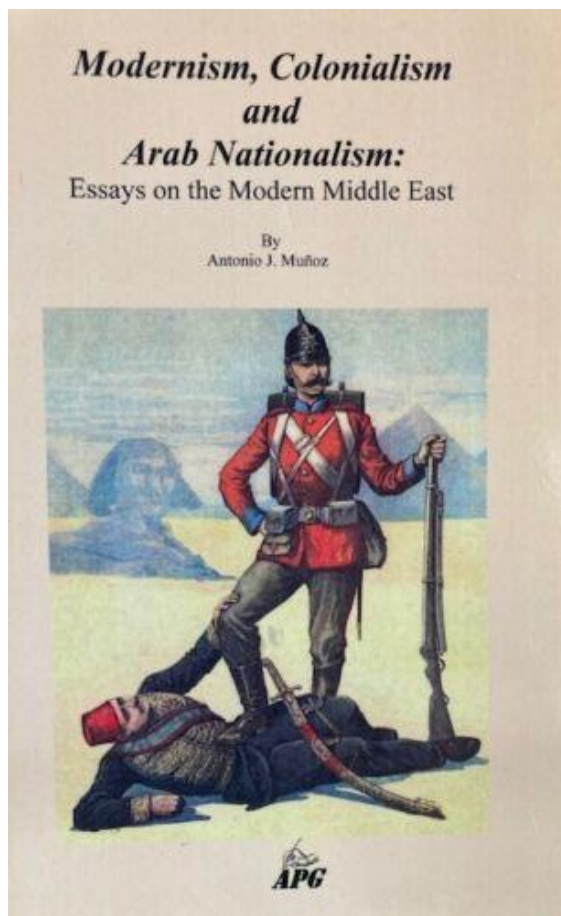






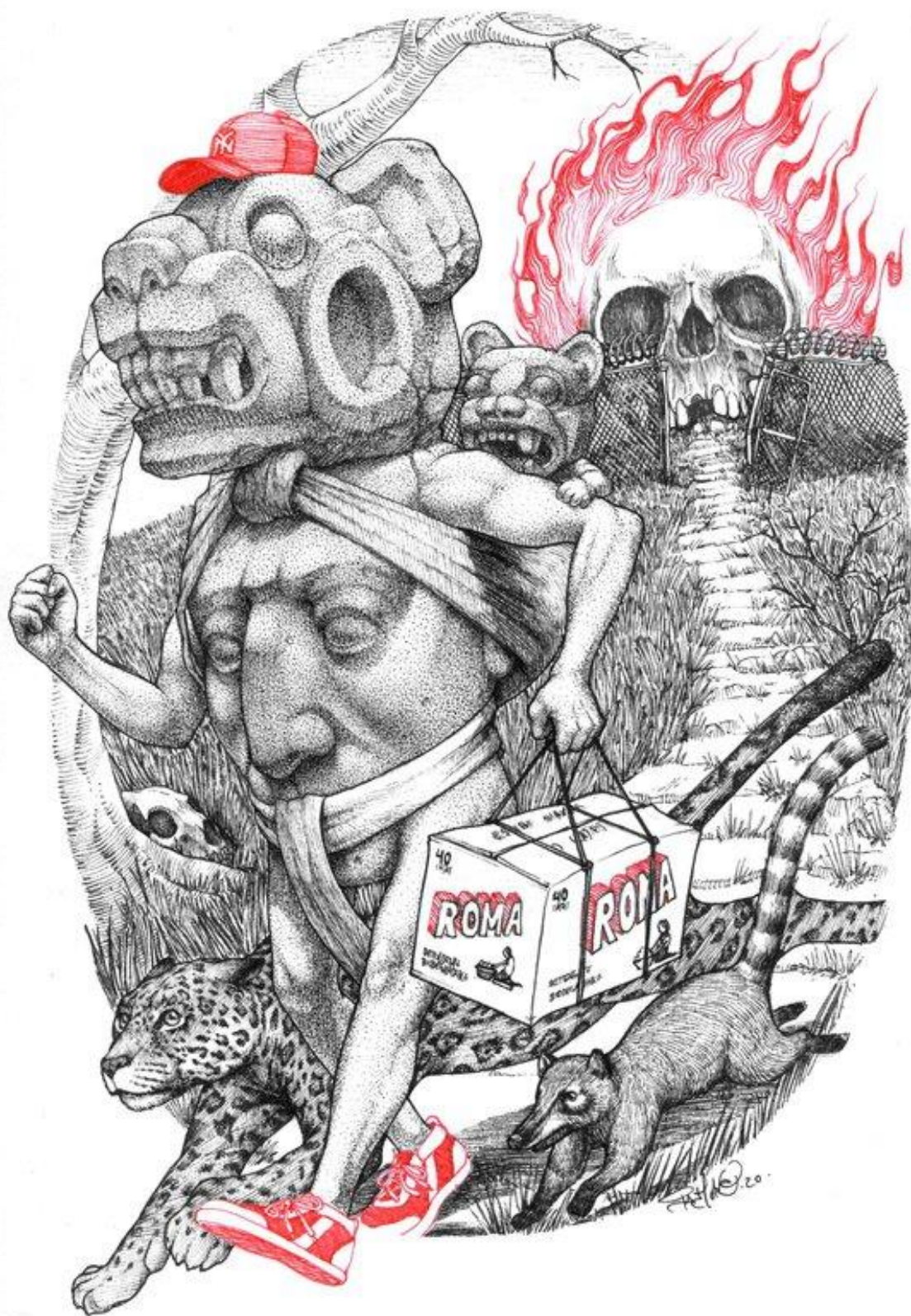
پذیری دولت های ضعیف در اجرای خواست های سیاسی-اقتصادی-اجتماعی قدرت ها در پروسه ی «تعدیل ساختاری» است که در نوشته های ضد امپریالیستی به «اجبار ساختاری» معروف است. محسن مسرت، بعضی از مهمترین مولفه های این تعدیل های ساختاری را چنین خلاصه بندی میکند:

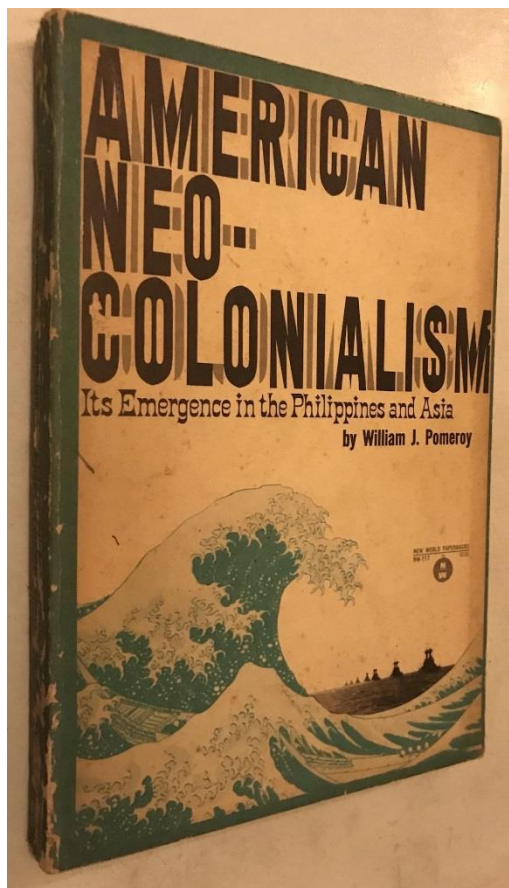
«نهادینه کردن دولت های بدهکار در چارچوب سیستم تعیین صلاحیت دریافت وام از بازار مالی جهانی، که اجرای آن به صندوق بین المللی پول واگذار شده است. کشورهای بدهکار و نیازمند گرفتن وام از بانک جهانی یا نظام مالی جهانی، مانند بیمارانی که به بیمارستان مراجعه کنند، نخست باید از سوی کارشناسان صندوق بین المللی پول با دقت معاینه شوند تا بتوانند گواهینامه ی توان بازپرداخت وام ها را دریافت کنند. البته دریافت این گواهینامه، منوط به انجام گرفتن جراحی هایی در ساختار اقتصادشان است که صندوق این کار را پیش شرط قطعی دریافت وام میداند. البته این جراحی های ساختاری و کمرشکن برای توسعه، مانند بسیاری دیگر از سیاست های امپریالیستی، با واژه ها و اصطلاحات خوشایند و رد گم کننده چون تعدیل ساختاری تعریف میشود. بی تعدیل ساختاری و دریافت پروانه از صندوق بین المللی پول امکان دریافت وام از هیچ یک از نهادهای مالی -نه از بانک جهانی، نه از سیستم بانکی بازار مالی آزاد- ممکن نخواهد بود. بدین سان، امریکا و غرب ابزاری بسیار کارساز در اختیار صندوق بین المللی پول گذاشته اند که بتوانند کارهای مشخصی را به درخواست کنندگان وام تحمیل کند و در حقیقت آنها را در چارچوب همان روابط امپریالیستی و تقسیم کار جهانی نگه دارد بی آن که نیاز به جنگ افروزی یا راه انداختن کودتا باشد. فهرست کشورهای رو به توسعه یا بهتر گفته شود کشورهای گرفتار



رکود و بدهکاری در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین طولانی است و شاید بیش از 50 کشور را در بر بگیرد. گفتنی است که بدهکار کردن دولت ها روشی بسیار موثر است که سیاستگذاران نئولیبرالیستی در چهار دهه ی اخیر در خود کشورهای سرمایه داری هم پیاده کرده اند. با دستاویز قرار دادن بدهکاری دولت و این که بدهکاری دولت ستمی فرا نسلی است، نیروهای ذینفع در جامعه به ویژه سرمایه داران و ثروتمندان، دولت ها را به سوی کاهش هزینه های امنیت اجتماعی کارگران میرانند. اما بدهکاری های دولت نیز در جای خود با سیاست گذاری های باز هم نئولیبرالیستی مبنی بر کاهش مالیات برای سرمایه داران و ثروتمندان و در نتیجه کاهش درآمد دولت پدید می آید. بدین سان سرمایه داران و ثروتمندان پر اشتها از یک سو به نهادهای کردن سیاست های چپاول پنهانی در خارج میپردازند و از سوی دیگر، همان سیاست های استثماری را در داخل به زیان بیشتر شهروندان به کار میبرند.

افزایش صادرات و درآمد ارزی نیز از مهمترین شروط صندوق برای پرداخت وام به کشورها است. اما چون کشورهای عقب مانده کمابیش کالای دیگری جز مواد کانی یا فراورده های کشاورزی تروپیک ندارند، مقصود از افزایش صادرات و درآمد ارزی برای





بازپرداخت وامها، چیزی نیست و نمیتواند باشد جز این که این کشورها با شتاب بیشتر به غارت منابع طبیعی خود و گسترش کشاورزی بپردازند. اما افزایش تولید و صدور این گونه کالاها به ویژه هنگامی که بسیاری از کشورها که کالا هایی مشابه دارند به اجرای دستورهای صندوق بین المللی پول بپردازند، سبب ایجاد مازاد تولید و کاهش قیمت کالاهای معدنی و کشاورزی در بازار جهانی میشود و مصرف کننده ی این کالاها نیز خود کشورهای سرمایه داری هستند. بدین سان، سیستم قیمت های دامپینگ در دوران پسا استعماری هم پابرجا میماند و انتقال ارزش های تولید شده از کشورهای عقب مانده به کشورهای سرمایه داری از راه تجارت ادامه می یابد.» (مرکانتیلیسم جهانی، ساختار عقب ماندگی: محسن مسرت: اطلاعات سیاسی-اقتصادی: شماره ی 7-316: بهار و تابستان 1402: ص 3-142)

پروفسور مسرت، در ادامه به این موضوع نیز اشاره میکند که ندادن یارانه حتی در زمینه هایی چون نان و آب و آموزش و مانند آنها جزو مطالبات صندوق بین المللی پول از دولت ها است که از نتایجش «کاهش قدرت خرید بسیاری از شهروندان، ورشکستگی تولیدکنندگان داخلی و بیکاری انبوه در بازار داخلی، کاهش درآمدهای مالیاتی دولت، ادامه یافتن چرخه ی شیطانی ایجاد فقر و افزایش نیاز به دریافت وام» است (همان: ص143). آیا به نظرتان این صحنه ها در ادبیات داستانی آشنا نیست؟ عشاق حيله گری را به یاد آورید که

در صحنه ی فیلم، علیه رقیب یا همان نامزد قانونی و بدمن داستان، مدرک جور می‌کردند و دقیقاً در جشن عروسی، مدرک را رو می‌کردند و جوری آبروی حریف را می‌بردند که دیگر معشوقه به آغوش او بازنگردد. استرالیایی ها این روش را از همین فیلم ها یاد گرفتند و آنقدر عروسی به هم زدند که بالاخره دولت قانونی تعیین کرد که هر کس مراسم عروسی را حتی به دلایل برحقى به هم بزند، نه فقط به زندان می افتد، بلکه باید تمام ضرر و زیان مالی عروسی به هم خورده را به طرف دعوی تحویل دهد.

وقتی مردم خودشان را در پرده ی فیلم به جای قهرمان عاشق تصور میکنند در پرده ی دلبری سیاسی نیز همزمان خود را هم لیبرال دلبر تلقی میکنند و هم خودشان که جذب دلبری لیبرال واقع شده اند و ناگهان به شدت علاقه پیدا میکنند که سر خودشان کلاه بگذارند. هچز در یک چیز اشتباه می‌کرد: عشق تلویزیونی اگرچه در رابطه ی جنسی مرد و زن واقعیت پیدا نمیکند، ولی در مقام الگوی فکری در یک صحنه ی عمومی تر کاملاً معقول و واقعی است: سیاست؛ آن هم نه سیاست پشت پرده، بلکه سیاست اغوا با روش های اجتماعی منجمله باوراندن امکان جنسی شدن عشق معنوی از طریق رسانه و فیلم. این خودش اغوا از طریق اغوا است و به اندازه ی اغوای روی پرده ی فیلم، غیرواقعی است. در ایران به آن می‌گویند: "کس شر"؛ یعنی شعری که مردی در آن از اول تا آخر از یک زن تعریف کند فقط برای این که به آلت جنسی آن زن دست پیدا کند؛ کنایه از حرف بی ارزش و پوچ و دروغ. سیاست هم با "کس شر" اغوا میکند. مردم از اغوا شدن با عشق دروغین متنفرند، ولی هیچکس از اغوای سیاسی پشیمان نمیشود: نه استثمارگر و نه استثمار شونده.

